

بدون شرح!



✓ موسی قربانی (نماینده قانان)

... تومی که در جامعه به وجود آمده، یک تغییر بسیار فاحشی در ارزش اقتصادی مهریه‌ها ایجاد کرده... به‌حدی که یکی از آقایان نقل می‌کرد که آقا، شوخی یا جدی، به خاتمش می‌گوید مهرت ۵۰۰ تومان بوده، اگر زیاد حرف بزنی، می‌گویم بیا همین مرغ را بردار و برو. بقیه‌اش هم سال خودت، نمی‌خواهد پس بدهی.

✓ مرضیه صدیقی (نماینده مشهد)

... آقایانی که احساس می‌کردند با پرداخت دو هزار تومان می‌توانند خانم‌هایشان را بعد از ۳۰ سال زندگی طلاق بدهند، قطعاً این قانون یک مانع برای طلاقشان خواهد بود.

✓ حسین ایرانی (نماینده قم)

... اگر مرد قوی و تربیت اسلامی نداشته باشد، در رابطه با مسائل خانوادگی این مسائل و این نوع طرح‌ها و قوانین مانع او نخواهد بود.

✓ مرضیه وحید دستجردی (نماینده تهران)

... وقتی ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی بدون هیچ‌گونه پیش‌شرطی دست مردان را باز گذاشته که زنان خودشان را طلاق بدهند، اگر ما از نظر قوانین برخی موانع را جلوی پای آنها نگذاریم، همین مسائلی اتفاق می‌افتد که امروز می‌بینید.

✓ علی معلمی (نماینده قائم‌شهر)

... به این قید عندالمطالبه دقت بفرمایید... اگر صدتومان ۴۰ سال قبل قیمت یک خانه بود، زوجه همان وقت می‌توانست مطالبه کند. اگر خودش مطالبه نکرده و تحمل کرده و گرمی خانواده را بر آن سود مالی ترجیح داده، ما الان بیاییم چه کار کنیم؟

✓ نفیسه فیاض‌بخش (نماینده تهران)

... شبه‌های طرح شد که گویی بحث زیاد و کم کردن مهریه است یا مسئله افزایش طلاق و کاهش ازدواج است و خطراتی که ممکن است این طرح در ازهم‌پاشیدگی کانون گرم خانواده داشته باشد. اصلاً مسئله اخلاق از حقوق جداست.

... اشکال شرق در آن است که به مسئله اخلاق بیش از اندازه پرداخته و غربی‌ها به حقوق پرداختند و باید بین این دو تمکیک قائل شد. در بحث‌های حقوقی ما نمی‌توانیم پاسخ‌های اخلاقی بدهیم.

✓ علی معلمی

... خدا را گواه می‌گیرم که من دخترم را از پسرم بیشتر دوست دارم. این‌طور نیست که صنف‌گرایی یا قشرگرایی باشد. کانون خانواده را گرم نگه داشتن مسائل دیگری نیاز دارد... این کارها اوضاع

خانواده را به هم می‌ریزد.

✓ مرضیه صدیقی

... ما همیشه به خانواده خودمان نگاه نکنیم که بگویم هیچ مشکلی هم نداریم. به بطن جامعه نگاه کنیم و ببینیم کجا دارد ظلم اتفاق می‌افتد. ... این قانون را به این دید نگاه کنیم که در شرایط خاص می‌خواهد برای ضعیف‌ترین قشر جامعه، یعنی خانم‌هایی که عمدتاً بنیة اقتصادی ندارند و محروم هستند و پس از سال‌ها زندگی طلاق داده می‌شوند... اجرا شود.

✓ مرضیه وحید دستجردی

... از حضرت امام صادق ع سؤال می‌شود که چرا برای زنان ارثی نصف ارث مردان قرار داده شد؟ ایشان می‌فرمایند به این خاطر است که به زنان مهریه و نفقه تعلق می‌گیرد. حالا... [اگر] ما در اینجا مهریه‌اش را نپردازیم، ارثش هم که نصف باشد، پس این زن چه جوری زندگی بکند؟

✓ کامل خیرخواه (نماینده لاهیجان)

... متأسفانه خواهرها این سطلب را آوردند و برادرهای محترم هم احساسشان گویا بر این بوده که زن در جامعه اسلامی ایران واقعاً تحت سلطه است. تحت استعمار است... و این پاره‌های سیاسی را متأسفانه لحاظ نکرده‌اند و داریم غذای تبلیغاتی هم به دشمنان می‌دهیم.

✓ مجید انصاری (نماینده تهران)

... چه‌طور است که حساسیت بیش از حد روی حق مرد اعمال می‌شود اما ما قائل به احتیاط در تضییع حقوق خانم‌ها نیستیم؟

✓ کامل خیرخواه

... جلوگیری از تضییع حقوق زن راهش این نیست که ما بیاییم قانونی را تصویب کنیم که واقعاً به‌نظر من نظام ارتباطات اقتصادی را به هم می‌ریزد.

✓ علی معلمی

... مطمئن باشید با تصویب این قانون - اگر تصویب شود - مشکلات حل نمی‌شود و آن اجحاف و بی‌عدالتی درباره زن همواره خدای نکرده ممکن است بیشتر اضافه شود.

✓ محمدعلی موحدی‌کرمانی (نماینده تهران)

... [اگر] این سنه رد شود، مصلحت نیست. برای این‌که می‌گویند مجلس در مقام حمایت از زنان نیست.

✓ عباس عباسی (نماینده بندرعباس)

... ملک همین هم در مرد و هم در زن هست. یعنی هم مرد و هم زن می‌توانند کنیز و غلام داشته باشند سنتها تفاوتش این است که زن او عبد خودش نمی‌تواند استفاده کند ولی مرد از کنیزش می‌تواند استفاده کند... اگر من غلام را به شما بخشیدم، شما از او حق کار دارید ولی اگر کنیزم را بخشیدم، شما حق استماع دارید.

... آیات دیگری هم هست که می‌فرماید زنان باغ شما مردان هستند، از باغتان استفاده کنید. خوب باغ را برای چه می‌خرند؟ ... نمی‌خرند که قبرستان درست کنند.

اخبار، ۲۲ آذر ۷۵

✓ فائزه هاشمی (نماینده تهران)

... ما یکبار جداسازی دانشجویان دختر و پسر را پس از انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها امتحان کردیم که البته تجربه ناسوفی بود و به‌نظر می‌رسد جداسازی دانشجویان بیشتر به‌ضرر خود دانشجویان تمام می‌شود.

سلام، ۱۸ آذر ۷۵

✓ حجت‌الاسلام ری‌شهری

... برخورد فیزیکی با پلیده بدحجابی موفق نمی‌شود... زیرا استفاده از زور راه‌حل ریشه‌ای این مشکل نیست.

کیهان، ۱۶ آذر ۷۵

✓ فاطمه راکمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه الزهراء)

... این درست که به موبت انقلاب، زنان می‌توانند در محیطی سالم و بدون نگرانی به فعالیت‌های اجتماعی و از جمله هنری بپردازند اما این همه آن‌چه باید باشد، نیست.

فشریه آرنشها، ۱۵ آذر ۷۵

✓ غلامحسین کرباسچی (شهردار تهران)

... ما ۲۴ وزارتخانه داریم که هیچ‌کدام وزیر زن ندارند، یا در سطوح دیگر خوب این نمی‌شود که حالا بدون تجربه کردن کار در این سطوح و مراتب مختلف انتظار داشته باشیم خانم‌ها مثلاً رئیس‌جمهور شوند و موفق عمل کنند.

همشهری، ۱۸ آذر ۷۵

✓ حجت‌الاسلام ناطق‌نوری (رئیس مجلس شورای اسلامی)

... از بین بردن سنت‌های غلط حاکم در بعضی از مناطق ایران نیازمند تحقیق مجدد علمای فنی در سنت رسول اکرم ص و قرآن می‌باشد.

زنگاروز، ۱۳ آذر ۷۵

مذاکرات نمایندگان مجلس هر شور اول برومی طرح احتساب مهریه به نرخ روز

فمینیسم، در کلی‌ترین شکل آن، پیش و معرفتی است که نابرابری یا ستم جنسی را قابل رفع می‌داند و ایدئولوژی‌ای است که بر لزوم رفع آن دو تأکید دارد. فمینیسم، به‌علاوه، با جنبش زنان هم پیوند خورده است؛ جنبشی که به دنبال ارتقای نقش اجتماعی زنان است. این واقعیت که فمینیسم و جنبش زنان - در شکل معاصر آن - عقیده و حرکتی محسوب می‌شوند که در کشورهای غربی پدید آمده، برخورد نقادانه با آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. گام نخست نقد آشنایی دقیق و درست با صورت مسئله است. مقاله حاضر نیز گامی است در راه این آشنایی و گشودن عرصه بحث و گفت‌وگو، و لاجرم نقد. ■■

مرد عمومی، زن خصوصی

اندیشه فمینیستی در حیطه ایدئولوژی‌های سنتی، به‌ویژه لیبرالیسم و سوسیالیسم وارد شده است اما مبتنی بر مجموعه متمایزی است از نظریه‌ها و عقول‌ها. ویژگی بارز فمینیسم این است که به تقسیمات جنسیتی رایج در جامعه توجه و آنها را بررسی می‌کند و چنین تقسیماتی را نه طبیعی که سیاسی می‌انگارد. در نتیجه تقسیمات جنسیتی بازتاب «رابطه قدرت‌مدارانه» زن و مرد تلقی می‌شود. فمینیست‌ها می‌خواهند دریابند چنین تقسیماتی چگونه پدید آمده، استمرار یافته و چگونه

سلطه گروه دیگری قرار می‌گیرند. بنابراین، رابطه میان حکومت و مردمش حتماً سیاسی است و همچنین رابطه میان کارفرما و کارگر در کارخانه و روابط اعضای خانواده - زن و شوهر، والدین و فرزندان - نیز سیاسی است.

تعریف «امر سیاسی» صرفاً در حوزه نظری مطرح نیست. نظر فمینیست‌ها این است که نابرابری جنسی دقیقاً بدین سبب پابرجا مانده است که تقسیم کار رایج در جامعه امری «طبیعی» انگاشته می‌شود نه «سیاسی». این پیش در عنوان کتاب جین. الشتین (Jean B. Elshtain) به نام مرد عمومی، زن خصوصی،^۱ (۱۹۸۱) به وضوح مطرح شده است.

نهادهای عمومی منتقل شود. مثلاً مسئولیت سنگین پرورش بچه را می‌توان با تدارک امکانات رفاهی بیشتر برای خانواده و تأسیس کودکستان یا مهدکودک در محل کار کاهش داد. در واقع تعلیم و تربیت کودک باید تماماً به عهده جامعه باشد. به هر حال، آنچه فمینیست‌های «سوج دوم» را از پیشینیان «سوج اول»‌شان متمایز می‌کند، این است که آنها نمی‌پذیرند سیاست جلوری در خانه متوقف می‌شود و این اعتقاد آنها در شعار «امر شخصی، امر سیاسی است»، تبلور می‌شود. آنان بر این باورند که انقیاد جنس مؤنث در تمام شئون زندگی وجود دارد و از بسیاری جهات ریشه‌اش در

آندرو هیوود
ترجمه رزا افتخاری

چهار مبحث اساسی

مرد عمومی، زن خصوصی؛ پدرسالاری؛ جنس و

● فمینیست‌ها بر این باورند که انقیاد جنس مؤنث در تمام شئون زندگی وجود دارد و از بسیاری جهات ریشه‌اش در خود خانواده است.

خود خانواده است. به همین سبب، فمینیست‌های مدرن تمام توجه خود را بر تحلیل این نکته متمرکز کرده‌اند که چه چیز را می‌توان «سیاست زندگی روزمره» خواند. این تحلیل، روند تعلیم و تربیت - که از طریق آن کودکان نقش‌های جنسی «مؤنث» و «مذکر» را پذیرا می‌شوند، تقسیم کار در خانه و همچنین سیاست‌های شخصی و رفتارهای جنسی را دربرمی‌گیرد.

پدرسالاری

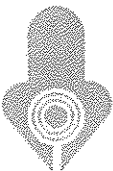
فمینیست‌ها معتقدند که جنسیت، همچون طبقه اجتماعی، نژاد یا ملیت، یک شکاف اجتماعی عظیم ایجاد می‌کند. در واقع، بعضی معتقدند که جنسیت عمیق‌ترین و از نظر سیاسی مهم‌ترین تقسیم‌بندی اجتماعی است. بنابراین، فمینیست‌ها درست با

حوزه عمومی زندگی که شامل سیاست، کار، هنر و ادبیات می‌شود، به‌طور سنتی، در بد قدرت مردان است در حالی که هستی زنان اساساً به حوزه خصوصی محدود شده که حول خانواده و امور خانه می‌گردد. اگر سیاست تنها در حوزه عمومی کاربرد داشته باشد، نقش زنان و مسئله برابری جنسی از موضوعات کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت سیاسی خواهد بود. زنان، محصور شده در نقش‌های خصوصی زن خانه‌دار و مادر، در واقع از حوزه سیاست کنار گذاشته می‌شوند.

بنابراین، فمینیست‌ها می‌خواهند تقسیم‌بندی «مرد عمومی» و «زن خصوصی» را از میان ببرند اما خود آنان هم همیشه تلقی یکسانی از مفاهیم «عمومی» و «خصوصی» یا نحوه از میان برداشتن آن ندارند. تلقی برخی فمینیست‌ها از رهایی، فرار از هستی محدود خانگی در خانه و خانواده است. بنابراین، آنان آزادی زنان را در این می‌دانند که بتوانند همپای مردان وارد حوزه عمومی شوند؛ یعنی بتوانند ادامه تحصیل دهند، در کاری به صورت حرفه‌ای وارد شوند و یا وارد زندگی عمومی شوند. گروه دیگری از فمینیست‌ها معتقدند که رهایی فقط در صورتی تحقق می‌یابد که بخشی و یا حتی تمامی مسئولیت‌های زندگی خصوصی به دولت یا دیگر

می‌توان با آنها مقابله کرد و از میانشان برداشت. برای این کار، آنها نه تنها تفسیر جدیدی از روابط زندگی سیاسی ارائه داده‌اند بلکه با نظر مرسوم درباره امور «سیاسی» مخالفتند. فمینیست‌ها، به‌ویژه، تأکید دارند که چون زندگی خصوصی - رفتارهای شخصی، خانوادگی و جنسی - امری به‌شدت سیاسی است بنابراین موضوع مناسبی برای تحلیل سیاسی است.

برداشت‌های سنتی از آنچه «سیاسی» انگاشته می‌شود، سیاست را در «حوزه امور عمومی» قرار می‌دهد. سیاست معمولاً فعالیتی است که در «حوزه عمومی» یعنی نهادهای دولتی، احزاب سیاسی، گروه‌های فشار و مباحث عمومی قرار دارد. زندگی خانوادگی و روابط شخصی، به‌طور طبیعی، بخشی از «حوزه خصوصی»‌اند و بنابراین «غیرسیاسی» تلقی می‌شوند. اما فمینیست‌ها تأکید می‌کنند که سیاست فعالیتی است که تمام گروه‌های اجتماعی درگیر آند و فقط محدود به امور دولتی یا گروه‌های عمومی نیست. هر جا و هرگاه که تضاد اجتماعی وجود دارد، سیاست نیز در بین است. مثلاً، میلِت (Millet) سیاست را چنین تعریف می‌کند: «سیاست یعنی روابط قدرت‌مدارانه، یعنی آرایش‌هایی که از طریق آن گروهی از مردم تحت



همان استدلالی که جامعه‌شناسان نظریه «سیاست طبقاتی» را مطرح کردند، نظریه «سیاست جنسی» را ارائه کردند. آنها «جنس‌گرایی» را هم شکلی از انقیاد می‌دانند که ذهنیتی مشابه «نژادپرستی» یا انقیاد نژادی به وجود می‌آورد. اما، در نظریه سیاسی متداول، انقیاد جنسی نادیده گرفته شده و جنسیت یک مقوله مهم سیاسی به شمار نمی‌آید. در نتیجه، فمینیست‌ها مجبور بوده‌اند با ارائه مفاهیم و نظریه‌های جدید ثابت کنند که نظام جامعه بر نابرابری جنسی و انقیاد استوار است.

فمینیست‌ها از مفهوم پدرسالاری برای تبیین رابطه قدرت‌مدارانه میان زن و مرد استفاده می‌کنند. این اصطلاح در معنای دقیق‌تر به برتری شوهر/ پدر در خانواده و در نتیجه وابستگی زن و بچه‌ها به او اشاره دارد. برخی از فمینیست‌ها «پدرسالاری» را تنها در همین معنای خاص و محدود آن به کار می‌برند تا ساختار خانواده و سلطه پدر بر آن را توصیف کنند و ترجیح می‌دهند برای توضیح روابط جنسی جامعه در سطح وسیع، اصطلاحات

فرهنگ‌های مختلف و زمان‌های مختلف بسیار متفاوت است. آنان معتقدند که در کشورهای غربی وضعیت اجتماعی زنان در قرن بیستم پیشرفت چشمگیری کرده، از جمله موفقیت در کسب حق رأی، امکان تحصیل در مقاطع بالاتر، تغییر قانون ازدواج و طلاق، قانونگذاری برای سقط جنین و غیره. اما در بخش‌هایی از جهان سوم پدرسالاری هنوز به شکلی جبارانه و مخوف اعمال می‌شود: ۸۰ میلیون زن، عمدتاً در آفریقا، هنوز ختنه می‌شوند، عروس‌کشی هنوز در هند رواج دارد و اجبار برای تهیه جهیزیه سبب می‌شود که اغلب میلی به داشتن فرزند دختر نداشته باشند و گاهی اوقات حتی او را از بین ببرند.

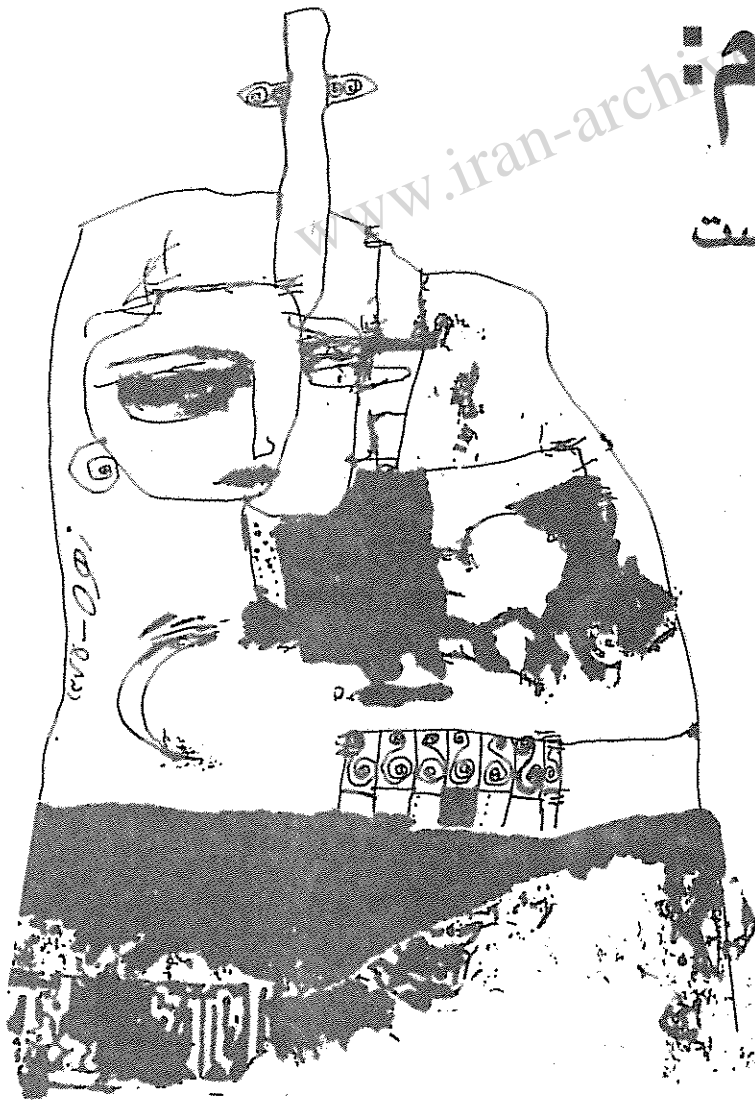
فمینیست‌ها در مورد عمومی بودن نهاد پدرسالاری با هم اختلاف نظر دارند. بعضی معتقدند که در جوامع باستانی مادرسالاری حاکم بوده و استناد آنها به این واقعیت است که در مذاهب بت‌پرستی غالباً الهه‌ها پرستیده می‌شده‌اند. اما شواهد مردم‌شناسی در مورد مادرسالاری‌های

باستانی، در بهترین ارزیابی، ناقص است. رسم الهه‌پرستی ممکن است بیانگر این باشد که جنس مؤنث در روزگار قدیم محترم و معزز بوده اما ثابت نمی‌کند که زنان زمانی بر مردان تسلط داشته‌اند یا حتی با آنها برابر بوده‌اند. تلاش برای یافتن شواهدی دال بر وجود جوامع مادرسالار تا حدی بازنتاب این تمایلی است که ثابت نشود نهاد پدرسالاری اجتناب‌ناپذیر نیست و بنابراین می‌توان آن را برچید. به هر صورت، حتی اگر تمام جوامع پیشین و معاصر پدرسالار بوده باشند، گواهی آن نیست که تسلط مردان طبیعی یا اجتناب‌ناپذیر است. هدف فمینیسم سرنگونی پدرسالاری و خاتمه انقیاد جنسی است اما فمینیست‌ها گاهی چندان مطمئن نیستند که این مقوله‌ها در عمل چه معنایی می‌دهد و چگونه به دست می‌آید. زنان همیشه خواستار برابری با مردان بوده‌اند اما برابری معانی بسیار مختلفی دارد: اولاً زنان با کدام مردان می‌خواهند برابر باشند؟ خود جامعه مردانه هم سلسله‌مراتبی است و تقسیمات طبقاتی و نژادی

فمینیسم:

جنسیت، جنس و سیاست

روشن‌تری چون «برتری جنس مذکر» یا «سلطه جنس مذکر» را به کار ببرند. به هر صورت، فمینیست‌ها معتقدند که سلطه پدر در خانواده نهاد برتری مرد در نهادهای دیگر است. بسیاری حتی پیش‌تر می‌روند و می‌گویند خانواده پدرسالار هسته مرکزی روند نظام‌مند سلطه جنس مذکر است و این سلطه از طریق خانواده در تمام حیطه‌های زندگی - تحصیل، کار و حتی سیاست - بازتولید می‌شود: پس «پدرسالاری» معمولاً در مفهوم وسیع‌تری به کار می‌رود و، به بیان ساده، به معنای «حاکمیت مردان»، هم در خانه و هم بیرون از خانه، است. میلت «حکومت پدرسالارانه» را نهادی می‌داند که از طریق آن «نیمی از جمعیت که مؤنث‌اند، تحت کنترل نیمی دیگر که مذکرند، قرار می‌گیرند.» به نظر او پدرسالاری دو اصل دارد: «جنس مذکر باید بر جنس مؤنث سلطه داشته باشد، جنس مذکر بزرگ‌تر باید بر کوچک‌تر از خود سلطه داشته باشد.» بنابراین، جامعه پدرسالار جامعه‌ای سلسله‌مراتبی است، با مشخصه انقیاد بر مبنای جنس و نسل. با این همه، مفهوم پدرسالاری بسیار گسترده است. فمینیست‌ها اعتقاد دارند که مردان، در تمام جوامع، زنان را تحت سلطه درآورده‌اند اما می‌پذیرند که شکل و میزان انقیاد جنسی در



● به نظر «میلت» پدرسالاری دو اصل دارد: «جنس مذکر باید بر جنس مؤنث سلطه داشته باشد، جنس مذکر بزرگتر باید بر کوچکتر از خود سلطه داشته باشد.» پس جامعه پدرسالار جامعه‌ای سلسله مراتبی است با مشخصه انقیاد بر مبنای جنس و نسل.

چشمگیری دارد. فمینیست‌های قرن نوزدهم عموماً زنان طبقه متوسطی بودند که می‌خواستند از امتیازات و حقوق همسران و پسرانشان - یعنی مردان طبقه متوسط - بهره‌مند شوند. ثانیاً زنان در چه چیزی می‌خواهند برابر باشند؟ اینجاست که فمینیست‌ها از هم جدا می‌شوند. فمینیست‌های لیبرال می‌گویند که زنان باید از نظر قانونی و سیاسی با «مردان برابر باشند، آنان باید «حقوق برابر» کسب کنند تا بتوانند در شرایط برابر با مردان، بدون توجه به زن یا مرد بودن، رقابت کنند. فمینیست‌های سوسیالیست معتقدند تا زمانی که زنان «برابری اجتماعی» به دست نیآورده‌اند، کسب حقوقی برابر بی‌معناست و کسب برابری اجتماعی منوط به از بین رفتن انقیاد جنسی و طبقاتی، هر دو با هم، است. ثالثاً برخی فمینیست‌ها خود عقیده برابری را ناشی از سوءتفاهم یا اعتقادی صرفاً ناپسند می‌دانند. تمایل به برابری با مردان بدین معناست که زنان «هویت مردانه» دارند، یعنی این‌که آنان اهداف خود را در چارچوب آنچه «مردان تاکنون داشته‌اند» تعیین کنند؛ یعنی این‌که آنها می‌خواهند «مثل مردان» باشند. فمینیست‌ها خواستار سرنگونی پدرسالاری‌اند اما نه با الگو قراردادن مردان که آنها را ملزم می‌کند خود را با رفتارهای جاه‌طلبانه و تهاجمی، که مشخصه جامعه مردانه است، تطبیق دهند. به‌زعم بسیاری از فمینیست‌ها، «رهایی» یعنی امکان پیشرفت و موفقیت زنان یا، به عبارت دیگر، کسب «هویت زنانه».

برای مبارزه با پدرسالاری و محو آن، فمینیست‌ها باید بفهمند که این نهاد چگونه پدید آمده و چگونه دوام یافته است. درک وجود پدرسالاری مشکل است زیرا تسلط مردان در سطوح بسیار متفاوت و در کلیه نهادهای اجتماعی گسترده است. مثلاً تسلط مردان در ساختار خانواده سنتی و روند تربیتی آن، در گونه‌های فرهنگی زنان در «مقام مادر یا همسر» در عدم حضور زنان در «مقام بالای سیاست، تجارت، زندگی حرفه‌ای و عمومی» در نقش مفعول جنسی و همچنین در آزار فیزیکی و خشونت که مردان برای کنترل زنان اِعمال می‌کنند، کاملاً قابل مشاهده است. فمینیست‌ها از

پدرسالاری تحلیل واحد یا ساده‌ای ندارند. بعضی معتقدند پدرسالاری از خانواده و روند اجتماعی شدن بر مبنای جنسیت ریشه می‌گیرد. برخی دیگر بر این باورند که تحولات بهتر و فرصت‌های شغلی بیشتر می‌تواند نابرابری را از بین ببرد. از نظر بعضی فمینیست‌ها نظام اقتصادی منشأ انقیاد است، اما بعضی دیگر می‌گویند زنان از ترس تجاوز و خشونت مردان تحت کنترل خود آنان قرار می‌گیرند. در این میان سؤال اصلی تقابل اهمیت طبیعت و تربیت در شکل‌گیری رفتار آدمی است. آیا بشر با شخصیتی «معتد» و غیرقابل تغییر زاده می‌شود؟ یا تجارب اجتماعی، شخصیت افراد را شکل می‌دهد؟ اگر فمینیست‌ها می‌خواهند زنان از قید پدرسالاری برهند، باید بتوانند میان عوامل بیولوژیکی و غیرقابل تغییر طبیعت بشری و آن رفتارها و عاداتی که در جامعه شکل می‌گیرد و در نتیجه قابل اصلاح است، فرق بگذارند.

جنس و جنسیت

خصوصیت مشترک تمام بحث‌های ضدفمینیستی این است که می‌گویند تقسیم‌بندی‌های جنسیتی موجود در جامعه امری «طبیعی» است؛ یعنی مردان و زنان صرفاً آن نقش‌های اجتماعی را اجرا می‌کنند که طبیعت در وجود آنها نهاده است. گفته می‌شود که سرشت جسمی و کالبدی زن برای فرمانبرداری و انجام نقش خانگی در جامعه مناسب است و به عبارتی، «زیست‌شناسی تعیین‌کننده تقدیر آدمی است.» اما در واقع، تمام این بحث‌های زیست‌شناختی بی‌مایه است. مغز زن ممکن است، طبق گفته مردان متعصب هوادار تبعیض جنسی، کوچکتر از مغز مرد باشد اما به نسبت جسمش نسبتاً بزرگتر است که معمولاً گواه دقیق‌تری برای هوش است. به علاوه، زنان معمولاً از نظر جسمی از مردان ضعیف‌تر و کم‌عضله‌ترند. این امر تا حدی بازتاب عوامل اجتماعی است: مردان همواره ترغیب شده‌اند که کار بدنی و خارج از خانه انجام دهند، ورزش کنند و خود را به هیئت ویژه «جنس مذکر» درآورند. به هر حال، توان جسمی در جوامع کشاورزی و جوامع اولیه صنعتی مهم بوده اما این عامل در جوامع پیشرفته‌ای که ابزار و ماشین بسیار کارآمدتر از زور بازوی بشر است، ارزش ناچیزی دارد. در جهان تکنولوژیکی ربات‌ها و ریز تراشه‌ها، عضله‌های قوی مرد به کاری نمی‌آید. به هر حال کار سخت بدنی که بدن مرد برای انجام آن مناسب‌تر است؛ به‌طور سنتی، به وسیله مردمی انجام می‌شود که موقعیت طبقاتی پایینی دارند نه آنان که در قدرتند. مع‌ذالک، آن عامل زیست‌شناختی‌ای که همیشه به موقعیت اجتماعی زنان ربط داده می‌شود، توانایی به دنیا آوردن فرزند است.

بدون شک زایمان، و این‌که زنان عادت ماهانه می‌شوند و به بچه شیر می‌دهند، خصیصه‌ای است منحصر به جنس مؤنث. به هر حال، این

واقعیت‌های زیست‌شناختی به هیچ‌وجه نقطه ضعف محسوب نمی‌شود و سرنوشت اجتماعی زنان را مقدر نمی‌کند. زنان ممکن است مادر شوند اما مجبور نیستند با وقف اوقات خود در خانه و خانواده، پرستاری، تعلیم و تربیت و پرورش کودک را به‌عهده بگیرند. رابطه به دنیا آوردن کودک و پرورش او بیش از آن‌که زیست‌شناختی باشد، فرهنگی است. از زنان انتظار می‌رود که در خانه بمانند، بچه‌ها را بزرگ کنند و امور خانه را انجام دهند زیرا ساختار سنتی زندگی خانوادگی این‌طور ایجاب می‌کند. انجام دادن امور خانه می‌تواند وظیفه شوهر هم باشد یا در «خانواده‌های متفاران» به‌طور مساوی میان زن و مرد تقسیم شود. به علاوه، پرورش کودک می‌تواند به‌عهده جامعه یا دولت باشد یا با کمک بستگان انجام شود، همان‌طور که در «خانواده‌های گسترده» انجام می‌شود. از طرف دیگر، خطاست که به دنیا آوردن فرزند را نقطه ضعفی اجتماعی به حساب آوریم که زنان را از ایفای نقش در حوزه زندگی عمومی یا ادامه زندگی حرفه‌ای بازمی‌دارد. در کشورهای توسعه یافته، زایمان غالباً و فقهای بسیار کوتاه در زندگی شغلی زن ایجاد می‌کند. از همه مهم‌تر این‌که توانایی زایش باید از منزلت والای اجتماعی برخوردار باشد و نماد آفرینندگی و ضامن بقای نسل بشر محسوب شود. در واقع، برخی فمینیست‌ها معتقدند که پدرسالاری حاصل ترس مردان از قدرت زنان است و قدرت زنان در ویژگی‌های جنسی، باروری و نقش مادری آنان نهفته است. در نتیجه مردان می‌خواهند با محول کردن مسئولیت خانه و امور خانه‌داری به زنان قدرت آنان را بگیرند.

با وجود این به‌رغم آن‌که زیست‌شناسی تعیین‌کننده تقدیر فرد نیست، نمی‌توان اختلافات جسمی زن و مرد را نادیده گرفت. برای فمینیست‌هایی که خواهان بهبود نقش زنان و تأسیس جامعه غیرجنس‌گرا هستند، بسیار مهم است که بدانند این اختلافات جسمی تا چه حد بنیادی است. برای بررسی این موضوع فمینیست‌ها معمولاً میان جنس (sex) و جنسیت (gender) تمایز قابل می‌شوند. «جنس» به عوامل زیست‌شناختی‌ای اطلاق می‌شود که «مرد» را از «زن» متمایز می‌کند و بنابراین غیرقابل تغییر است. اما «جنسیت» مقوله‌ای فرهنگی است و به نقش‌های متفاوتی مربوط می‌شود که جامعه به زنان و مردان نسبت می‌دهد و بدین ترتیب میان گونه‌های «مذکر» و «مؤنث» تمایز قابل می‌شود. اندیشه‌های پدرسالارانه تمایز میان جنس و جنسیت را نادیده می‌گیرد و تمام تمایزهای اجتماعی زنان و مردان را حاصل زیست‌شناسی یا کالبدشناسی می‌داند. فمینیست‌ها نه تنها اصرار دارند که هیچ ربط ضروری یا منطقی‌ای میان جنس و جنسیت وجود ندارد بلکه، برعکس، تأکید دارند که اختلافات جنسیتی تماماً فرهنگی است و بنابراین به همه افراد تحمیل می‌شود.

اغلب فمینیست‌ها معتقدند که اختلافات



جنسی مردان و زنان نسبتاً ناپذیر است و نمی‌تواند تبیین یا توجیه تمایزات جنسی باشد. در نتیجه، طبیعت بشر اساساً دوجنسی یا بی‌جنس و حامل خصوصیات هر دو جنس انگاشته می‌شود. تمام افراد بشر، فارغ از جنس، وارث خصوصیات ژنتیکی پدر و مادرشان هستند و بنابراین ترکیبی از ویژگی‌ها و خصوصیات هر دو را به دست می‌آورند. براساس چنین دیدگاهی، اختلافات جنسی واقعیات زیست‌شناختی زندگی هستند اما این اختلافات اهمیت اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی ندارند. زنان و مردان نباید براساس جنس داوری شوند بلکه باید به هر کس به عنوان «شخص» یا «فرد» نگریست. پس هدف فمینیسم برتری «فردیت» است. اختلافات جنسی تماماً ساختگی است و باید از بین برود. به قول سیمون دو بووار: «زنان را این‌گونه شکل می‌دهند، آنان این‌گونه زاده نمی‌شوند.» اختلافات جنسی را جامعه به وجود می‌آورد و سبب می‌شود زنان خود را با گونه‌ای رفتار «زنانه» تطبیق دهند که آنان را ملزم می‌کند منفعل و مطیع باشند و فقط به خانه‌داری و مسئولیت‌های خانوادگی بسنده کنند. و دقیقاً به همین شیوه، مردان را ترغیب می‌کند که «مردانه»، جسور، مهاجم و بلندپرواز باشند و خود را برای کار، سیاست و زندگی عمومی مهیا کنند. در جامعه پدرسالار، زنان طبق انتظارات و نیازهای مردان شکل داده می‌شوند. از آنان می‌خواهند خود را با یکی از گونه‌های زنانه، که همه ساخته دست مردان است، تطبیق دهند: مادر، زن خانه‌دار، مادونسا، روسپی و... در این میان مسئولیت‌های هر دو جنس تحریف می‌شود. زنان ترویج می‌شوند که طبیعت «مردانه» خود را سرکوب کنند؛ آنان نباید پرسروصدا، جسور یا بلندپرواز باشند. مردان هم مجبور می‌شوند وجه «زنانه» خود را نادیده بگیرند، احساسات و واکنش‌های عاطفی و ملایم را پس بزنند: «مرد گنده که گریه نمی‌کند!»

به هر حال، همه فمینیست‌ها اعتقاد ندارند که می‌توان اختلافات جنسی را از میان برداشت. برخی از موضع «هودار زنان» می‌گویند اختلافات جنسی اهمیت سیاسی و اجتماعی دارد. براساس دیدگاهی که بعضی آن را «ذات باوری»^۲ می‌نامند، طبیعت ذاتی زنان و مردان اساساً با هم متفاوت است. آنان بر این باورند که روحیه مهاجم و بلندپرواز مردان و شخصیت خلاق و احساساتی زنان ناشی از اختلافات هورمونی و ژنتیکی است نه صرفاً ناشی از ساختار جامعه. بنابراین، صورت آرمانی دادن به دوجنسی بودن افراد و فراموش کردن اختلافات جنسی خطاست. زنان باید ویژگی‌های متمایز جنس مؤنث را بشناسند و پاس بدانند. آنان باید در پی آزادی باشند اما نه همچون «افراد» بدون جنس بلکه همچون زنانی رشدیافته و پربار. این طرز تفکر به ظهور فمینیسم فرهنگی منجر شده است که صنایع دستی، کارهای هنری و ادبی زنان را دگرگون کرده و به تجاری ارجح می‌نهد که منحصر

به زنان است و حسن «خواهری» را ترویج می‌کند: به دنیا آوردن بچه، مادر شدن و قاعدگی. چنین تحلیلی تصویر کاملاً متفاوتی از مردان ارائه می‌دهد. اگر روحیه تهاجمی و متعصب مردانه بر اثر عوامل زیست‌شناختی باشد و نه شرایط اجتماعی، پس مردان «دشمن» محسوب می‌شوند، اصلاح‌ناپذیر و تغییرناپذیرند و نمی‌توانند خود را با جامعه غیرجنس‌گرا تطبیق دهند. بدین ترتیب برخی فمینیست‌ها بر جدایی از مردان و جامعه مذکر پافشاری می‌کنند، تصمیمی که نتایج حادی برای راهبردهای سیاسی و شخصی و رفتار جنسی آنان پدید آورده است.

جنس و سیاست

فمینیسم ایدئولوژی چندلایه‌ای است که سه سنت فکری لیبرال، سوسیالیست و رادیکال را دربرمی‌گیرد. اما عقاید فمینیست‌ها از زبان محافظه‌کاران یا حامیان جناح راست سیاسی شنیده نمی‌شود. محافظه‌کاران برآنند که جامعه واحدی «ارگانیک» است و از ضرورتی طبیعی به وجود آمده. بنابراین، ساختار پدرسالاری جامعه و تقسیم کار جنسی به «مرد عمومی» و «زن خصوصی» طبیعی و اجتناب‌ناپذیر قلمداد می‌شود. زنان، خانه‌دار و مادر زاده می‌شوند و طغیان علیه این تقدیر بیهوده و خطاست. در بهترین ارزیابی، محافظه‌کاران می‌گویند برابری جنسی را بدین معنی قبول دارند که مسئولیت‌های خانوادگی زنان درست به اندازه وظایف عمومی مردان اهمیت دارد.

بنابراین «مردان و زنان «برابر اما متفاوت» اند. اما نوعی فمینیسم ارتجاعی نیز تحت شرایط خاصی پدید آمده است. این شرایط خاص زمانی به وجود آمده که به سبب یک تغییر اجتماعی سریع، جایگاه سنتی و موقعیت زنان به خطر افتاده است، مانند جنگ داخلی آلمان. سوسیال ناسیونالیست‌ها دشمن فمینیست‌ها بودند. نقش زن در یکی از شعارهای نازی‌ها خلاصه شده: «بچه، کلیسا و آشپزخانه». در دوران نازی‌ها نوعی تب مادری به وجود آمد که به مادرهای خانواده‌های پرجمعیت مدال می‌دادند و سالگرد تولد مادر هیتلر را جشن می‌گرفتند. بدین ترتیب زنان به جرگه نازی‌ها و تشکیلات زنان آنها کشیده شدند. سازمان زنان سوسیال ناسیونالیست تا سال ۱۹۳۹ بیش از ۲۳ میلیون عضو داشت. علت هم این بود که روند صنعتی کردن فشار مضاعفی بر دوش زنان آلمانی وارد می‌گردد. در طول دهه ۲۰، زنان زیادی به نیروی کار پیوستند. آنان معمولاً حقوق کم و شغل‌های کم‌اهمیت داشتند اما در عین حال ناچار بودند نقش خانگی سنتی خود را به‌عنوان زن خانه‌دار و مادر ایفا کنند. سوسیال ناسیونالیسم بسیار جذاب بود زیرا وعده می‌داد که تفاوت

● برخی فمینیست‌ها بر جدایی از مردان و جامعه مذکر پافشاری می‌کنند؛ تصمیمی که نتایج حادی برای راهبردهای سیاسی و شخصی و رفتار جنسی آنان پدید آورده است.

حوزه‌های خصوصی و عمومی زندگی را از میان برمی‌دارد، زنان را در دنیای کار محافظت می‌کند و در ضمن نقش سنتی خانوادگی زنان را اعتلا می‌دهد. در واقع، زنان آزادی و رهایی خود را در ترک حوزه عمومی و تسلط مجدد بر خانه و خانواده جست‌وجو کردند. به‌علاوه، رشد تشکیلات زنان به گروه کوچکی از زنان، از قبیل گرتروید اسکولتز - کلینک (G. scholtz - klink)، رهبر زنان نازی، فرصت داد که قدرت و نفوذ یابند؛ هرچند که قرار بود سردمداران نازی صرفاً مرد باشند.

مشکلات مشابهی نیز از گسترش فمینیسم در بعضی از کشورهای جهان سوم جلوگیری می‌کند. به‌ویژه، در کشورهای مسلمان تمایز بسیار مشخصی میان موقعیت اجتماعی مردان و زنان وجود دارد. بدین ترتیب آنان در برابر عقاید فمینیستی که اخلاق سنتی و اصول مذهبی را به چالش می‌طلبد و بنابراین بیگانه و سراسر غریب می‌نماید، شدیداً مقاومت می‌کنند. مع‌ذالک، اکنون به نقش زنان توجه بیشتری می‌شود، هم به دلیل نفوذ تدریجی فرهنگ غربی، به‌ویژه در مناطق شهری، و هم به دلیل تأکید زیاد بر قوانین متقن اسلامی در کشورهای چون ایران، پاکستان و سوئدان که بنیادگرایان قدرت یافته‌اند. مثلاً انتصاب بی‌نظیر بوتو به مقام نخست‌وزیری در سال ۱۹۸۸ به بحث‌های بسیار تندی در جهان اسلام به وجود آورد که آیا زنان می‌توانند در رأس حکومت اسلامی قرار گیرند؟ در برخی موارد، نوعی فمینیسم اسلامی، به‌ویژه در ایران، به وجود آمده که زنان از اعمال مقررات جدی پوشش و جدایی زنان از زندگی عمومی حمایت کرده‌اند با این امید که چنین اقداماتی موجب حرمت به زنان شود و در نتیجه موقعیت اجتماعی آنان را اعتلا بخشد ■

یادداشت‌ها:

1) Public Man, Private Woman
 2) Sexism
 3) Essentialism
 منبع:
 Andrew Heywood, *Political Ideologies, an Introduction* (London, Macmillan, 1993), pp. 220-229

پس از انتشار نقد امیرحسین چهل تن بر این سه زن در شماره پیشین، مقاله‌ای یا شاید پاسخی غیرمستقیم از سوی نویسنده این کتاب، مسعود بهنود، به ما رسید. از آنجا که «زنان» با هر بهانه‌ای آماده گشودن عرصه‌ای برای گفت‌وگو و تبادل نظر است، این نوشتار را نیز به نقد و نظر خوانندگان می‌گذاریم. ■

خواهرم کوچک بود وقتی که با گیسو بافته و فرقی از میان باز کرده از مدرسه به خانه آمد. پرسان که: «قدیما زن نبود؟» و تا خنده بزرگ‌ترها را دید، برای آن‌که بدانیم آن سوال از کجا در مغز کوچکش نقش بسته، گفت: «آخه، تمام کتاب تاریخمان را گشتیم، هیچ زنی در آن نبود.» راستی هم نبود. و در سال‌های بعد هم اگر از اهل تاریخ مقاله‌ای درباره زنان خواندیم، از مقوله «مکر زنان» و «نقش زنان در به راه انداختن جنگ‌ها» بود، که انگار زنان در طول تاریخ جز در کار عشوگری و فریفتن سلاطین و فتنه‌انگیزی بین مردان ساده‌دل به‌کار دیگری نبوده‌اند، و البته در کار شریف زبایدن شهزادگان، دزدان و یاغیان، و تحریک حس مقدس غیرت مردان.

خواهرم به سراغ متون ادبی نرفته بود ورنه لابد باید می‌پرسید: چرا نباید با زنان مشورت کرد؟ چرا سگ‌ها از زنان باوفاترند؟ و صدها چوای دیگر. و وقتی می‌دید در تاریخ ادبیات پریار ایران نیز نامی از زنی نیست، مطمئن‌تر می‌شد که قدیم‌ها زن نبود یا اگر بود، در قاب مینیاتوری رقص کنان یک جام پاده به دست داشت و آن پیرمرد آشفتمسوی (مثلاً تمام شاعران تاریخ) مخمور و مست، آرزومند او.

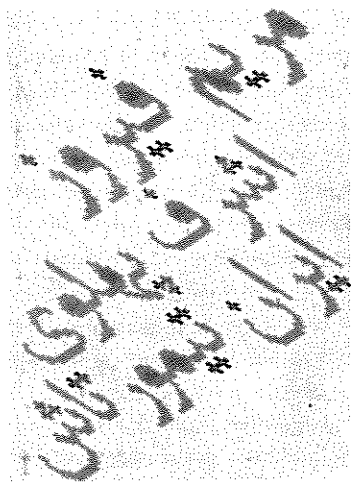
تا بدانیم چه ستمی بر زنان ما در تمامی تاریخ رفته است، باید سال‌ها می‌گذشت، که گذشت. و باز باید سال‌ها می‌گذشت تا بدانیم ستم مضاعفی بر زنان اهل علم و نظر رفته که این ظلم را درمی‌یافتند و مانند پروین خون می‌خوردند که چرا در جلسات ادبی اعتصام‌الملک، پدرش، ده‌ها ناظم و قاضی‌پرداز کم‌استعداد خود می‌نمایند و کسی از او با آن همه ذوق و استعداد سراخی نمی‌گیرد. تازه این حکایت پدری اهل علم و ادب بود ورنه دیگران چه بسا دختر خود را به جرم نوشتن شعر و پنهان کردن کاغذ و قلم زیر شلاق کبود کرده باشند و یا خانواده را از تنگ داشتن چنین کسی نجات داده باشند. در همین آغاز قرن پانزدهم هجری، هفتاد پیش در یک مجلس ختم، از واعظی که قصد داشت درد از دست دادن برادر را بگوید و حاضران را با غم صاحب عزرا آشنا کند، شنیدم که می‌گفت: لقمان از حج باز آمده بود. به او گفتند: پدرت مُرد. پاسخ داد: خدایش بیمارزد که بسیار در دهر زیسته بود. گفتند: مادرت درگذشت. گفت: از رنج دنیا زست. گفتند: خواهرت جوانمرد شد. گفت: ناموسم حفظ شد. اما وقتی خبر دادند برادرت از دنیا رفت، بر سر کوفت که...

من یکی از زمانی که به یاد دارم، در این فکر

مسعود بهنود

قدیما زن نبود؟

مسعود بهنود



پیش از آن‌که زنان پیشکشی در حرم درآیند و صاحب سینی ناهار و نیمه و اتاق شوند، یکی از زنان قدیمی با آنها مصاحبه‌ای می‌کرد که اگر از این گزینش بیرون بیرون می‌آمدند، به حرم راه می‌یافتند. مأمور گزینش به شاه خبر داد که این پیشکش از آنها نیست، و بهتر دانست که شاه خود نظر دهد. پس در اندرونی، دخترک تاجیک طرف خطاب شاه کج کلاه قرار گرفت. هرچه شاه پرسید، او می‌دانست، از کیمیا و لیمیا، از جغرافی و حرافی، از جفر و از کلام، از سیاست و از کیاست. خلاصه جز ناز و ساز، و رقص و آواز در همه کار به‌قاعده بود. شاه چون این دانست، او را آزاد کرد و گفت: «تو به کار ما نمی‌آیی. برو به اروس یا یورپ. در آنجا چون تو را امپراتورس و خورشید کلاه می‌کنند، زجال در برابر دست به سینه می‌ایستد. اگر اقبال مدد نکند، سردار و امیرتومان و مشیرالدوله و معیرالممالک می‌شوی. در اینجا ما جز خرم جایی برای نسوان نداریم.»

و این حکایت آنها بود که آشکارا می‌گفتند از زنان چه می‌خواهند. حکایت امروزی‌ها بدتر است چرا که در اصل ناصرالدین شاهند ولی جور دیگر می‌نمایند. اورینانا فالاجی، روزنامه‌نگار نامدار ایتالیایی، برآیم گفت: «مردان سرشناس بهتر می‌دانند خود را طرفدار آزادی زنان بنمایند چرا که جهان امروز جز این را برنمی‌تابد اما خوب که در آنها

بوده‌ام که درد و رنج زنانی را کشف کنم که از پدر و برادران خود سر بوده‌اند و فقط به جرم آن‌که زن خلق شده‌اند، ناگزیر شده‌اند از پشت پرده نظاره‌گر دنیا باشند. بر این باورم که زنانی چون مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه، و اشرف پهلوی نیز از آن‌رو به کارهایی افتاده‌اند که جز بدنامی از آن نمانده که در خود توان و هوشی سراغ کرده‌اند. به درست یا غلط. و دیده‌اند به گناه زن بودن ناگزیر از آنند که جنس دوم و ضعیف بمانند و شاهد قدرت‌نمایی ضعیف‌تری باشند که تنها بختشان این بوده که مرد به دنیا آمده‌اند، یعنی جامعه مردسالار اول آنها را تحقیر کرد و چون به کار دیگر افتادند، رخت چرک‌هایشان را در برابر چشم‌ها به بند آویخت. و این را نخست‌بار در رساله بی‌بی‌خانم استرآبادی دیدم که نوه مجتهد بزرگ، آخوند ملا کاظم مازندرانی، بود و وقتی رساله تألیف‌النسوان را خواند، خونس به جوش آمد و قلم برگرفت و الحق از عهده برآمد و در محایب الرجال پنهان مردان و امردان را بر آب داد و لحافشان را بنه زد. و باور دارم بی‌بی‌ها تنها نبود بلکه ده‌ها رساله چون این نوشته شده و همه در گوشه و کنار پستوها و لای‌آب‌آشغال‌های خانه‌های قدیمی مدفون شده و ورثه نیز آن را آن‌قدر ارزشمند ندیده‌اند که گوشه‌ای بنهند، و چه بسا در همان زمان نگارش شوهر و برادر و پدر با غیرتی آن را به آب شسته باشند. چنان‌که در این دوران که روزگار دیگر شد، اهل فضلی مانند خانم‌ها فخری قویمی، علیرا عقیقی به‌حشایش و افسانه‌نجم‌آبادی با چه زحمتی توانسته‌اند از این گوشه و آن گوشه‌سندی و رساله‌های گرد آورند تا به نسل امروز بگویند که قدیم‌ها هم زن در ایران بوده است؛ چنان‌که آقای عبدالحسین ناهید وقتی که نقش زنان را در جنبش مشروطیت بازگو می‌کرد. اما هنوز کارها باید کرد. من که جان‌پرورده یکی از آن زنانم که باید آنان را شناخت تا دانست که چه ستمی بر زنان باسواد و اهل نظر در این ملک رفته است، بر خود فرض می‌دانم به‌قدر مقدور و میسر از لای‌چینی‌بندزده‌های خاطرات و متفولات و مکتوبات رساله‌ای پلید آورم تا شاید خواهرم از این خیال بیرون آید که قدیم‌ها زنی نبوده است؛ گرچه لابه‌لای هرچه از رطب و یابس که به‌هم می‌یافم، اثری و نقشی از این خیال می‌توان دید. این سه زن را هم نوشتم به همین خیال، و روایتی دیگر نیز در دست دارم از زندگی زنی که خاتون نام داشت و اگر بگویم سه قرن، دست‌کم در یک سده از تاریخ ایران زندگی ایرانیان زیر تأثیر کارهای او بود.

و اینها بخشی از بیبی است که به یک زن دارم؛ آن‌که جان‌پرورده اویم. به شکرانه آن‌که همه سئل آقای عباسی نیستند و می‌توانیم از زنان و حق آنان بر گردنمان بگویم، باید بنویسیم از آنها، مثل آن زنی که ماجرایش را از یکی از زنان ناصرالدین‌شاه شنیدم؛ زنی جوان و گرچی که پدرش او را برای آن‌که مالیاتش بخشوده شود، به شاه پیشکش کرد.

● از زمانی که به یاد دارم، در این فکر بوده‌ام که درد و رنج زنانی را کشف کنم که از پدر و برادران خود سر بوده‌اند و فقط به جرم زن بودن ناگزیر شده‌اند از پشت پرده نظاره‌گر دنیا باشند.

● آقای چهل تن، نویسنده خوب معاصر، نباید نگران باشد. نیک و بد کسی با روایت من و او بد و نیک نمی‌شود. تاریخ هم مسئله ریاضی نیست. قاطع و صددرصد هم نیست.

کشتم بدهد. آقای چهل تن اهل فضل و کمالند و با کلمه سر و کار دارند. خوب می‌دانند، این جمله با جمله «... قصد داشت مرا بکشد.» فرق‌ها دارد که اطلاع از آن عرق آدمی را خشک می‌کند. شاه ملعون، در عین خیانت ذاتی و نفرتی که از دکتر مصدق داشت، آن قدر ضعیف و سست‌اراده بود که اگر می‌دانست کشتنی در کار است، از خوف جان خود می‌گریخت، چنان‌که در ۲۸ مرداد گریخت و ۲۵ سال بعد هم در ثانی و لابد فکر نمی‌کنید که شاه مترصد کشتن مصدق بوده و راننده و مأموران دربار علی‌رغم او پیرمرد را فراری داده‌اند!

بمهرحال، نویسنده خوش‌ذوق و دل‌نازک ما نگران نباشند، شرکت داشتن یا نداشتن شاه در توطئه‌ای که در نه اسفند علیه جان پیر و مراد ما در کار بود، چیزی از تنگ آن سست‌اراده کم نمی‌کند.

باری، از نظر من این مه‌زنا بیبانه است برای یادآوری نقش و سهم زنان در زندگی مردم ایران، چنان‌که در کتاب دیگرم نیز مقصود همین است. حتم دارم در آن کتاب، اگر بخت آن یافت که به حلیه طبع آراسته شود، باز آن نویسنده بزرگوار نکته‌ها خواهند یافت، که اگر قابل بدانند، قلمی خواهند گرد، و باز این کمترین سیاست‌گذار ایشان خواهد شد. همچنان‌که این بار هستم. و در این میانه باید خرسند بود که بیبانه‌ای به دست می‌آید برای یافتن پاسخی به سؤال خواهران و دخترانمان که می‌پرسند: «قدیم‌ها زن نبود؟»

امروز بتواند داد خود بستاند - که می‌ستاند. باید قصه دیروزیان را در گوششان خواند، بی‌هیچ داوری. آقای چهل تن، نویسنده خوب معاصر، نباید نگران باشد. نیک و بد کسی با روایت من و او بد و نیک نمی‌شود. تاریخ هم مسئله ریاضی نیست. قاطع و صد در صد نیست. امروز گمانی می‌زنیم و فردا با پیدا شدن سندی رازی دیگر افشا می‌شود؛ چنان‌که من از یکی از برادران نصرت الدوله شنیده بودم او در زندان سمنان از گرسنگی کفش خود را بلعیده، و در کتاب «سیدضیاء» تأخیر همین را نقل کردم. بعدها اسناد تازه‌ای پیدا شد و فرزند او، مظفر فیروز، هم جریان قتل پدرش را چنان‌که از زبان شش انگشتی و آن پاسبان دیگر شنیده بود، بازگفت و معلوم شد به او زهر خورزنده‌اند. بنابراین، روایت تازه را آوردم، تغییری در اصل ماجرا داده نمی‌شود، چنان‌که وقتی از جمله من در نقل حادثه نه اسفند عرق سردی بر تنشان نشسته، و با وجود پرهیز از بی‌انصافی، ولی نوشته‌ام را با ادعاهای شاه شباهت داده‌اند. همین قدر عرض می‌کنم که حوادث تاریخی به میل من و آقای چهل تن رخ نمی‌دهند. خیلی ظلم می‌خواست سندی بود و با قرینه‌ای دال بر آن‌که آن ملعون در روز نه اسفند از توطئه کشتن دکتر مصدق خبر داشته. ولی چنین نیست. مدارک و کتاب‌های بسیار برای رجوع در دسترس است، از جمله همان جمله که ایشان نقل کرده‌اند، به قلم پیر جاوید که: «... قصد داشت به

بنگری، چنین نمی‌انگیزند.» اوریانا خود دست چندانمی از این مردان را رو کرد، از جمله شاه سابق ایران. فالاجی برای آن‌که مردان نتوانند ریاکاری کنند و نظر اصلی و واقعی خود را پنهان دارند، روشی داشت: مصاحبه شونده را به ترتیبی خشمگین می‌کرد، و کیست که در عین خشم بتواند واقعیت خود را پنهان کند؟ شاه هم پس از آن‌که درباره خدمات خود و پدرش به عالم نسران شعارها داد و به تأکید گفت که طرفدار آزادی زنان است، در دام فالاجی افتاد که آن قدر درباره ارتباط‌های نامشروع او و خانواده‌اش گفت تا شاه عصبانی شد و زنان را موجودات کوتاه‌منزلی توصیف کرد که به هیچ کار جز به درد هم‌خوابگی نمی‌خورند و تا آنجا رسید که گفت: «شما زنان حتی در کارهایی که وظیفه‌تان است، تبحر ندارید. بهترین آشپزها و خیاط‌ها مرد هستند، حتی بچه‌داری را مردان بهتر انجام می‌دهند.» پرده برافشاده بود و سعی بعدی سفارت ایران برای جلوگیری از انتشار این مصاحبه هم به جایی نرسید. در این مغالطه شاه تنها نیست. فقط نادر شاه و شاه سلطان حسین و فتحعلی شاه نیستند که زنان را از جمله اسباب و اثاث مرد می‌دانند. گیرم روزنامه‌نویس‌ها بد شغلی دارند که دست آدم را رو می‌کنند، چون نیک بنگری همه...

باری قصه پرغصه نلیده‌ماندن نقش زنان هم حکایت دیروز است و هم ماجرای امروز، تا نسل

خواندن این دفتر
را به همه زوج‌های جوان
و دختران و پسرانی که
در آستانه ازدواج هستند
و والدین آنها توصیه می‌کنیم.
انتشارات روشنگران
تلفن: ۸۷۲۳۹۳۶
صندوق پستی: ۵۸۱۷ - ۱۵۸۷۵

آنچه درباره حقوق
ازدواج باید بدانیم
دفتر اول شهری



دفتر انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
مجلس خبره مطبوعات و کتابخانه و آموزش به نام دکتر جواد
شاکری و سرپرستی و نگاره‌آوری آرزو انصاری و سعید شعبان و
مرضیه قزوینی خواهند کرد.



منتظر دفترهای بعدی باشید

سلسله مقالات آموزش حقوق زن با خواستگاری و نامزدی آغاز شد و با تمکین، که مهم‌ترین تکلیف زن نسبت به شوهر است، ادامه یافت. در مقاله حاضر روی سخن با دختران جوانی است که مراحل خواستگاری و نامزدی را پشت سر گذاشته و خود را برای ورود به زندگی زناشویی آماده می‌کنند. به آنها توصیه می‌شود در این مرحله از تصمیم‌گیری اطلاعات خود را دربارهٔ جهیزیه و حقوقی که نسبت به آن دارند، افزایش دهند. در این صورت با بخشی از حقوق مالی خود بیشتر آشنا می‌شوند و آگاهانه و سنجیده اقدام خواهند کرد. █

مهرانگیز کار

جهیزیه

جهیزیه چیست؟

«... به نظر می‌رسد جهیزیه از نظر تاریخی سوابق ممتدی داشته باشد و از بقایای دورانی از تحولات زندگی خانواده است که چون دختری را به شوهر می‌دادند، از خانواده پدری خارج می‌شد و از افراد خانواده شوهر محسوب می‌گردید. لذا با شوهر دادن او سهمی نیز از دارایی خانواده پدری به او داده می‌شد که همراه خود به منزل شوهر ببرد و آن نصیب مالی دختر از دارایی خانواده پدری می‌بود. وضعیت حقوقی جهیزیه در حقوق بنی اسرائیل - که چنانچه پدر به دختر جهیزیه بدهد، دیگر از پدر ارث نمی‌برد - مؤید این امر است...»^۱

در قوانین ایران جهیزیه تعریف نشده است اما بر اساس عرف می‌توان آن را این‌گونه تعریف کرد: آنچه از اثاث‌الیهت (وسایل و لوازم زندگی خانگی) که زن به خود به خانه شوهر می‌برد، آن وقت‌ها همین که دختری به دنیا می‌آید؛ مادر، متناسب با توانایی مالی خانواده، دست به کار خرید جهیزیه برای او می‌شد و پدر نیز وظیفه خود می‌دانست که بخشی از درآمدش را به این امر مهم اختصاص دهد چرا که دختر فاقد جهیزیه شانس ازدواج با مردان شایسته را از دست می‌داد. اما، پس از تأسیس مدارس دخترانه در ایران و استقرار نظام آموزش اجباری، جامعه شهری به تدریج متحول شد و تحت تأثیر این تحولات از اهمیت جهیزیه کاسته شد. درجات تحصیلی، تخصصی و حرفه‌ای دختران در بخش عمده‌ای از خانواده‌های متوسط شهرنشین جانشین کاسه و کوزه و قابلمه و وسایل خانگی شد و پدر خانواده در مراسم و تشریفات خواستگاری با غرور می‌گفت: «جهیزیه دختر من تحصیلات اوست و مهریه‌اش یک جلد کلام‌الله مجید». در این بین، اهمیت جهیزیه همچنان در شهرهای دور افتاده و روستاها به قوت خود باقی ماند بی‌آنکه تبدیل به ابزاری برای فخرفروشی و چشم‌وهم‌چشمی شود. در بافت سنتی - روستایی ایران، هنوز، نه تنها والدین دختر بلکه اهالی روستا نیز با هدایای خود به زوج‌های جوان یاری



● حق مالکیت جهیزیه یکی از آثار استقلال مالی زن ایرانی است و نشانه آن است که دارایی‌های زن و شوهر بعد از ازدواج نیز با مرزهای معین از یکدیگر جداست.



می‌رسانند.

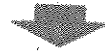
اما از آن دوران بسیار دور شده‌ایم. اینک تازه به دوران رسیده‌ها در کنار تخریب پایه‌های معنوی خانواده هستند و با مهریه‌های افسانه‌ای و جهیزیه‌های هنگفت با دخترانشان سودا می‌کنند. از طرف دیگر، تورم اقتصادی نیز همچون گردبادی بر آن تهولات اجتماعی تاخته است و ترس از ناتوانی خرید و وسایل خانگی هم‌وغم زوج‌های جوان خانواده‌های متوسط شهرنشین شده است. بنابراین، جهیزیه در جریان یک چرخش معکوس اجتماعی و افزایش نرخ تورم دوباره اهمیت و اعتبار یافته و در امر حساس ازدواج تعیین کننده شده است. با آن که جهیزیه در قوانین ایران کمترین رابطه‌ای با میزان مهریه ندارد ولی خانواده‌ها طوری با این دو موضوع برخورد می‌کنند که گویا مهریه و جهیزیه باید روی دو کفه ترازو قرار بگیرند و هم‌سنگ و برابر باشند. از این دیدگاه ناسب‌کارانه است که ازدواج دختران در ایران امروز برای دختران و خانواده‌ها توشیح خاطر و نگرانی جدی ایجاد کرده است.^۲

حقوق زن نسبت به جهیزیه

جهیزیه یک بحث گسترده اجتماعی است که باید به تفصیل به آن پرداخت. در این نوشتار، هدف اصلی ما بررسی حقوق زن نسبت به جهیزیه است، لذا موضوع را از نگاه قانونگذار پی می‌گیریم.

قانون مدنی ایران به زن استقلال مالی^۳ داده اما از جهیزیه به‌طور خاص ذکری به‌میان نیاورده است. لذا، به‌استناد استقلال مالی زن که قانونگذار آنرا به رسمیت شناخته، می‌توان حکم کرد که زن مالک جهیزیه‌ای است که با خود به خانه شوهر می‌برد. جهیزیه یا با دارایی و درآمد شخصی زن خریداری یا از طرف خانواده زن به او هبه می‌شود. در هر حال، از آن لحظه که جهیزیه به خانه مشترک زوجین انتقال می‌یابد، در مالکیت زن قرار می‌گیرد. انتقال جهیزیه به خانه مشترک به‌مفهوم شریک شدن مرد در مالکیت جهیزیه نیست. حق مالکیت زن همواره باقی است و شوهر فقط می‌تواند تا زمانی که زن راضی است و استرداد جهیزیه را مطالبه نکرده، از منافع آن بهره‌مند شود و این اشیا و اجناس را به‌طور متعارف مورد استفاده قرار دهد. حقوقدانان دربارهٔ اختیارات زن نسبت به جهیزیه گفته‌اند: «... از نظر حقوقی آوردن جهیزیه نوعی اباحه تصرف است و هیچ حقی برای شوهر ایجاد نمی‌کند. بنابراین هرگاه زن بخواهد، می‌تواند جهیزیه را به دیگری انتقال دهد یا به خانه پدری برگرداند...»^۴

این حق، چنان‌که گفته شد، یکی از آثار استقلال مالی زن ایرانی است که مورد تأیید قانونگذار نیز قرار گرفته است. تأکید بر استقلال مالی زن نشانه آن است که سوال و دارایی زن و شوهر بعد از ازدواج نیز با مرزهای معین از



به این نکات توجه کنید:

✓ زن نمی‌تواند علیه شوهر خود به اتهام استفاده از جهیزیه شکایت کند یا از شوهر به علت استفاده از جهیزیه اجرت‌المثل مطالبه کند زیرا درست است که قانونگذار جهیزیه را ملک زن می‌شناسد اما حق تصرف و استفاده از جهیزیه را به‌طور متعارف متعلق به همهٔ افراد خانواده، از جمله شوهر، دانسته و به این قبیل شکایات ترتیب اثر داده نمی‌شود. البته اگر زن ثابت کند که شوهر جهیزیه را به عمد و به قصد تلف کرده، در این صورت، شوهر ملزم به جبران خسارات وارده است ولی چنان‌چه جهیزیه در اثر وقایعی مانند آتش‌سوزی یا در جریان اسباب‌کشی، مسافرت و این قبیل از بین برود، نمی‌توان شوهر را، به استناد سیاهه و فائدتور خرید و شهود و... محکوم به جبران ساخته و از او مطالبه خسارت کرد.

✓ قوانین ایران همواره بر مالکیت زن نسبت به جهیزیه احترام گذاشته و در مواردی که، برای مثال، شوهر به‌نام بدهکار ملزم به پرداخت می‌شود و جرایم قانونی به اشخاص ثالث می‌شود، اگر زن ثابت کند اثباتی خانه به او تعلق دارد و جزو جهیزیه اوست، طلبکاران نمی‌توانند این اثباتی را به‌استناد احکامی که علیه شوهر در دست دارند، تأمین یا حراج یا تملیک کنند و اثباتی، به‌اصطلاح حقوقی، در ید مالکانهٔ زن باقی می‌ماند.

✓ در مواردی که به علت بروز اختلافات زناشویی، زن خانه شوهر را ترک کرده، اگر شوهر حق زن را بر جهیزیه مورد تأیید قرار دهد و نسبت به استرداد جهیزیه اعتراض نداشته باشد، بهتر است زن با افراد مورد وثوق مرد به خانه مشترک مراجعه کند و ضمن تحویل گرفتن جهیزیه خود، «صورت‌جلسهٔ تحویل» تهیه کرده و آن را به اعضای شوهر و شهود برساند. در غیر این صورت، اگر زن «به‌تنهایی» بدون تنظیم «صورت‌جلسهٔ تحویل» و «امضای شهود» به استرداد جهیزیه اقدام کند، احتمال دارد این شک و شبهه ایجاد شود که مال و اموال مرد را نیز جزو جهیزیه رسوده است. از این‌رو، توصیه می‌شود به‌منظور پیشگیری از طرح احتمالی شکایت سرقه و متهم شدن به ربودن مال غیر - در مواردی که شوهر موافق با استرداد جهیزیه است - به شرحی که گذشت، جهیزیه سترده شود.

✓ زنان باید در سیاههٔ جهیزیه «نوع و جنس» هر قلم از کالا را به‌دقت بنویسند. در غیر این صورت، هرگاه مثلاً نوع کریستال از یک طرف با نوع مشابه و بلوری آن تمویض شود یا فرش دستباف یا فرش ماشینی معاوضه شود، نمی‌توان در جهت اثبات دعوی دلایل و مدارک قانع‌کننده به دادگاه تقدیم کرد و در نتیجه حقوق مسلم زن تضییع می‌شود.

یکدیگر جداسد و در نتیجه زن یا مرد، هر یک، حق دارند، هرطور صلاح بدانند، بدون اجازه و رضایت یکدیگر در دارایی و اموال شخصی خودشان دخل و تصرف کنند.

نظر به این‌که حقوق با اخلاق و عرف رابطه ناگسستگی دارد و در خلأ اجرا نمی‌شود، لذا زنان ایرانی در هر مورد که می‌خواهند از حقوق مالکانهٔ خود نسبت به جهیزیه یا مهریه استفاده کنند، بر پایهٔ عرف و عادات اجتماعی محکوم می‌شوند به این‌که پا را از گلیلم خود فراتر نهاده و پایه‌های زندگی زناشویی را سست کرده‌اند.

بنابراین، به نظر می‌رسد زنان در دوران زناشویی، با وجود برخورداری از حقوق مالکانه نسبت به جهیزیه و استقلال اقتصادی، اغلب نمی‌توانند از اختیارات قانونی خود در مورد جهیزیه استفاده کنند و هر گامی که در جهت احقاق حقوق مالی‌شان بر طبق قوانین جاریه بردارند، به ازهم‌گسیختن شیرازهٔ زندگی خانوادگی منجر می‌شود.

مردان، طبق قانون مدنی ایران، حق مطلق طلاق دارند و حتی دادگاه نمی‌تواند حرف روی حرف آنها بگذارد. لذا، در اغلب موارد، به‌محض آن‌که زن، برخلاف عرف و اخلاق رایج، بخواهد در جهیزیه خود دخل و تصرف کرده یا مهریه‌اش را، که عدالت‌مطلوبه است، مطالبه کند، با احتمال قریب به یقین، مغضوب شوهر و خانوادهٔ او شده و ممکن است در نهایت مطلقه شود.

حال بیینیم در چنین شرایط اجتماعی که زنان نمی‌توانند در دوران صلح و صفا از حقوق مالکانهٔ خود بر جهیزیه، به دلخواه، استفاده کنند؛ موقعیت حقوقی آنها بعد از بروز اختلافات زناشویی چگونه است.

بسیار دیده می‌شود که زنان بعد از بروز اختلافات زناشویی و هنگامی که دیگر امید به ادامهٔ زندگی مشترک ندارند، راهی مراجع قضایی می‌شوند و در صدد برمی‌آیند که جهیزیهٔ خود را نجات دهند. درست هم‌زمان با بروز اختلافات زناشویی است که زنان متوجه اشتباهات خود، که ناشی از جهل به قانون است، می‌شوند و افسوس می‌خورند زیرا نخستین مدرکی که دادگاه از آنها مطالبه می‌کند، «سیاههٔ جهیزیه» است که باید به امضای شوهر رسیده باشد. اغلب زنان فاقد چنین مدرک محکمه‌پسندی هستند و عموماً در توجیه غفلت خود می‌گویند که در آغاز زناشویی نمی‌توان از شوهر رسید گرفت و بی‌اعتمادی را جایگزین عشق و تفاهم کرد. چنان‌چه از تراکم دعاوی استرداد جهیزیه در مراجع قضایی کشور بی‌خبر بودیم، این چنین رفتار ایثارگرانه و سرشار از اعتماد زنان را بی‌گمان تبلیغ می‌کردیم اما افسوس که همین زنان را، عاصی و خشمگین، در پیچ‌وخم مراحل دادرسی و تحقیق در سازمان قضایی و انتظامی کشور می‌بینیم که برای جهیزیهٔ بر باد رفته‌شان اشک می‌ریزند و از این‌که شوهر ناصالح





نسبت به جهیزیه آنها ادعای مالکیت می‌کند، از تعجب و ناباوری به‌خود می‌لرزند. حال که چنین است؛ باید زنان، هم‌زمان با انتقال جهیزیه به خانه شوهر، سیاهه دقیق و منظمی از جهیزیه و مشخصات یک‌یک اقلام آن تهیه کرده و به امضای شوهر برسانند. در غیراین صورت، استرداد جهیزیه از نظر قضایی کاری است سخت و پرمساجرا، که وقت و پول و حوصله بسیار می‌طلبد و تازه درجه توفیق نیز قابل پیش‌بینی نیست.

نحوه طرح دعوی استرداد جهیزیه

۱- به فرض این که سیاهه جهیزیه با امضای شوهر در اختیار است؛ در چنین شرایطی، باید دادخواستی با «خواست استرداد جهیزیه» تنظیم شود و به استناد سیاهه، با این توضیح که جهیزیه در خطر حیف و میل و تعویض و جابه‌جایی است، تقسیم دادگاه‌های صالحه شود. در همین دادخواست، زن باید بدو بخواهد تا دادگاه در وقت فوق‌العاده تشکیل جلسه داده و «قرار تأمین خواسته» صادر کند. در این صورت، چنان‌چه زن مطمئن باشد که جهیزیه همچنان در خانه شوهر باقی است یا توسط شوهر در جای معلومی نگهداری می‌شود و از عقد نکاح هم آن‌قدر نگذشته که اجناس و اشیاء تلف یا فرسوده شده باشد، امید به موفقیت بسیار است. پس از صدور «قرار تأمین خواسته»، زن می‌تواند با عضو مجری قرار در خانه زوج حاضر شود تا مجری قرار از جهیزیه صورت‌برداری کرده و اجناس به شخصی که عنوان «حافظ» به او می‌دهند، به امانت سپرده شود تا، به‌دلاً، دادگاه نسبت به استرداد جهیزیه، یعنی نقل و انتقال آن، حکم قطعی صادر کند. در این مرحله، در واقع، موجبات حفظ جهیزیه فراهم می‌شود و چنان‌چه «حافظ»، که ممکن است شخصی شوهر باشد، در جهیزیه دخل و تصرف کند، مانند امانت‌داری که خیانت در امانت کرده، مجازات می‌شود و محکوم به جبران خسارات وارده است. در مرحله بعدی، دادگاه وقت رسیدگی تعیین و طرفین - زن و شوهر - را دعوت به حضور می‌کند. اگر مدارک شوهر فاقد مدارک و مستندات لازم باشد، دادگاه درخصوص استرداد جهیزیه اقدام به صدور حکم کرده و زن، طبق همان صورت‌جلسه تأمین خواسته، مجاز به انتقال جهیزیه از خانه شوهر به هر مکانی است که انتخاب می‌کند.

۲- به فرض این که سیاهه جهیزیه با امضای شوهر در اختیار نیست؛ در چنین شرایطی، استرداد جهیزیه آسان نیست. اگر زن فاکتورهای معتبر خرید و شهادت شهود و احیاناً قبض بارکش‌های شیری را که ناقل جهیزیه به‌نشانی زوج

بوده‌اند، در اختیار داشته باشد؛ می‌تواند از این امکانات به‌نام «قرائن» استفاده کند. البته فاکتور و شهادت شهود جای سیاهه معتبر را نمی‌گیرد. در فرض موجود هم، زن باید دادخواستی به خواسته «استرداد جهیزیه» تنظیم کند، با این توضیح که جهیزیه در معرض حیف و میل، جابه‌جایی و تعویض است. مستندات زن همان است که قبلاً گفته شد: فاکتورهای خرید، شهادت شهود و احیاناً قبض بارکش شهری. زن، مانند فرض پیشین، باید متقاضی صدور «قرار تأمین خواسته» در وقت فوق‌العاده بشود و فوراً با عضو مجری قرار همراه شده و جهیزیه ادعایی را به‌شرحی که گذشت، صورت‌برداری کند و به «حافظ» بسپارد اما نمی‌تواند نسبت به موفقیت خود در دعوی اصلی استرداد جهیزیه چندان امید ببرد چون احتمال این که شوهر در جلسه رسیدگی حاضر شده و با دفاعیات خود ثابت کند که تمام یا بخشی از جهیزیه متعلق به شخص اوست، بسیار است اما اگر شوهر از اثبات ادعای مالکیت بر جهیزیه اظهار عجز کند، زن به‌خواست خود خواهد رسید. در صورتی که زن فاقد سیاهه، فاکتور خرید، شهود معتبر و مدارک و قرائن کافی است، استرداد جهیزیه غیرممکن است مگر آن که شوهر در محضر دادگاه اظهارات زن خود را تأیید کند.

پیشنهادات:

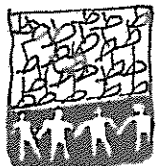
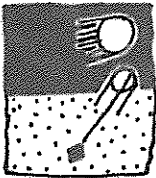
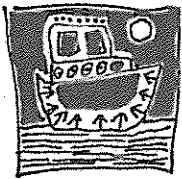
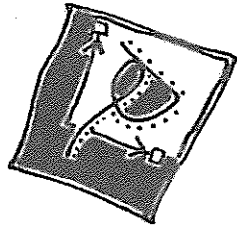
خانواده‌ها و دختران جوان: برای حفظ حقوق قانونی خود، هم‌زمان با نقل و انتقال جهیزیه به خانه مشترک، «سیاهه» ای را به‌دقت تنظیم کنید و به امضای داماد برسانید و آنرا در جای امن نگهداری کنید. مراجع قضایی کشور، با توجه به تراکم دعوی استرداد جهیزیه و غفلت زنان از تنظیم سیاهه، سردتران و عاقدان را مکلف کنید تا، هنگام جاری شدن عقد نکاح، سیاهه جهیزیه را، فی‌المجلس، به امضای زوج برسانند و ذیل امضا را گواهی کنند. در غیراین صورت، پرهیز خانواده‌ها از تنظیم سیاهه - که به‌طیلسبب نگرانی از به هم خوردن روابط خانواده‌هاست - ممکن است به تضییع حقوق زن در آینده منجر شود.

یادداشت‌ها:

- ۱- دکتر سیدحسن امامی، حقوق مدنی، جلد چهارم، ص ۲۵۸.
- ۲- درباره مهریه در شماره‌های آینده صحبت می‌کنیم.
- ۳- ماده ۱۱۸ قانون مدنی دستور می‌دهد: «زن مستقلاً می‌تواند در داریی خود هر تصرفی را که می‌خواهد، بکند».
- ۴- دکتر ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، «خانواده»، جلد اول، انتشارات بهینشر، چاپ دوم، سال ۶۸، ص ۴۰۰.
- ۵- ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی اعلام می‌دارد: «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد، زن خود را طلاق دهد».

باده‌باده‌کی تازه

منصوره صابری



ایرانیان

نخی پاره می‌شود و بادباده‌کی رها
کودک بر پشت‌بام

بادباده‌کی تازه می‌سازد

بادباده‌کی کهنه دور می‌شود

در دست‌های باد...

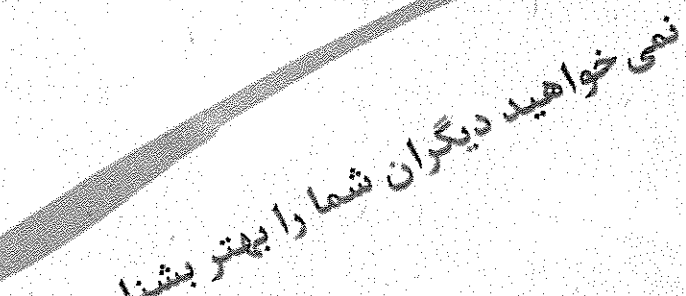
بی آن که چشم بردارد

از کودک، از پشت‌بام

از خواب‌های کودکی




تلفن: ۸۸۳۳۲۴۹

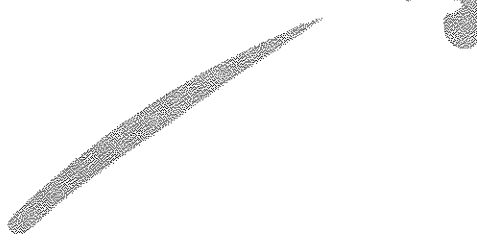
نمی‌خواهید دیگران شما را بهتر بشناسند؟! 

تبلیغ خوب حق شماست

آتلیه

آتلیه

نشانی: میدان هفتم تیر - رویروی گرمساران زند - ضلع شمالی بانک ملی - کوچه صارم - شماره ۷۵ - طبقه دوم 

طرح و اجرای:
نشانه، سرپرگ، پاکت، کارت ویزیت، بروشور،
کاتالوگ، پوستر، بسته‌بندی، پرچم،
صفحه‌آرایی و روی جلد کتاب و نشریه،
تصویرسازی، انواع تقویم و سررسیدنامه، آگهی
تبلیغاتی، غرفه نمایشگاه، عکاسی خبری،
تعمیرات و معماری، عکاسی از محافل فرهنگی و
اجتماعی 



هشدار دهنده‌ای است که به روشنی حامل بار منفی است اما این نشانه‌های سمبلیک منفی در هنگامه چیرگی زیبایی‌های پرامون، تمهلاً، فاقد تأثیرگذاری مرسوم می‌شوند. (در این فیلم شاعرانه قرار نیست هیچ شخصیت منفوری وجود داشته باشد) پس هم ما و هم دخترک به این نشانه‌ها چندان توجهی نمی‌کنیم و پیش می‌رویم... اما ۴۰ سال بعد و فرجام آن عشق بی‌تابانه در همان ابتدای فیلم معلوم شده (دقت کنیم که مخملباف در شکستن خط زمانی و جابه‌جایی شخصیت‌ها چه قدر استادانه عمل کرده): پیرمرد به محض دیدن جوانی گبه حضور فعلی زن را مزاحم و آزاردهنده و غیرجذاب می‌بیند و مشتاق و بی‌قرار جوانی و سرزندگی زنانه، با پیری همسرش به عنناد برمی‌خیزد. توقعات زخم‌زننده مرد تا آنجا می‌رسد که بی‌توجه به موقعیت فعلی پیرزن از او بچه می‌خواهد... «تو هیچ وقت برایم بچه نزیایدی. من دلم بچه می‌خواهد»، این درخواست، با توجه به شرایط مطرح شدنش، بیش از آنکه خواهشی درونی و منطقی از سوی پیرمردی سپیدسوی تلقی شود، درخواستی کودکانه می‌نمایاند... از همین رو پیرزن نیز وارد بازی شیطنت‌آمیز کودکانه می‌شود؛ قهر می‌کند و دور می‌شود اما بزغاله به بنقل بازی‌گرده و آن را تحویل پیرمرد می‌دهد: «بیا. این هم بچه. این قدر به جون من تقی زن!»

اما ظاهراً تحمل نقی‌های شوهر منحصر به پیرزن نیست. سکینه (مادر گبه) برخلاف دخترش تجربه زایش را بارها از سرگذرانده. او به مدد سلامت و توانایی‌اش به خوبی عهده‌دار وظایف پایان‌ناپذیر ناشی از نوع زندگی خویش است.

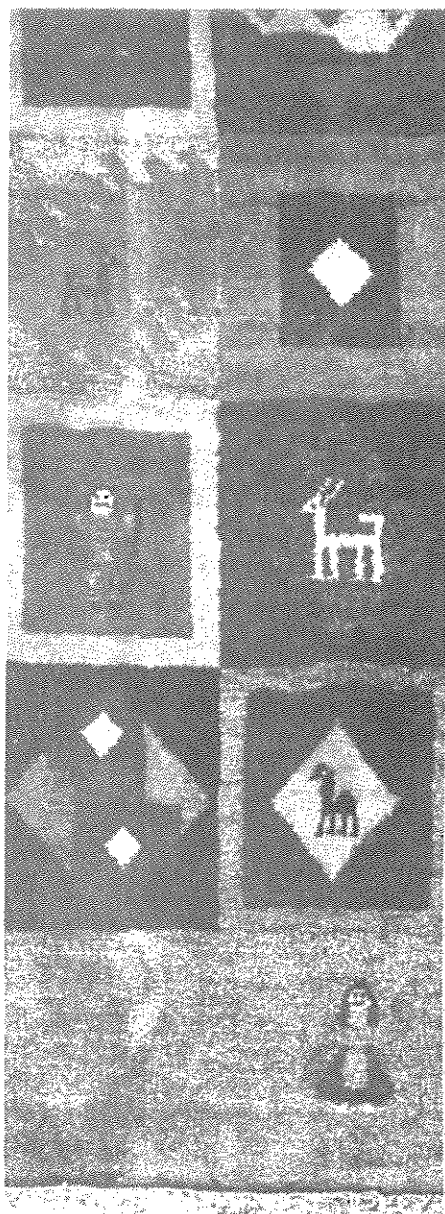
گبه، ضمن شاعرانگی و به سمت مهربانی رفتن، در بطن خود تحلیل‌کننده موقعیت زنان در عشق و زندگی و ازدواج است. در این تحلیل باز هم مخملباف، غمخوارانه، به تبع ستم تاریخی که همواره بر زن روا شده، موقعیت زنان را در موارد یاد شده موقعیتی فرودستانه و مظلومانه ترسیم می‌کند. هرچند در گبه سبک، آشکارا، متأثر از محتوای و محتوا نیز متأثر از دنیای شخصی فیلمساز، و دنیای فعلی مخملباف محمل سرکوب و دشمنی و جنگ و دندان نشان دادن نیست اما گبه، بی‌آنکه احساساتی کند و صریحاً قضاوت کند یا آشکارا سمت کسی را بگیرد، در لایه‌های پنهان و زیرین خود برداشته‌ها و دریافت‌های فیلمساز را اعلام می‌کند. تمام امکان ما برای ورود به دنیای عاشقانه فیلم از طریق ارتباط زن و مرد در سه زوج محوری مهیا می‌شود: اول جوانی و پیری گبه و عاشقی اسب‌سوارش، دوم پدر و مادر گبه و سوم عمو و زن عمو.

نشانه‌های معصومیت زن از همان ابتدا پیداست: دختری آبی‌پوش - آبی رنگی رؤیاهاست - با کوزه‌ای بر دوش، با صدای زوزه‌گرگی به سوی صدا می‌چرخد و لبخند می‌زند. پس‌زمینه تصویر، برداشت موجز و خلاصه شده او از زندگی، در هیئت گبه‌ای آبی است اما مرد عاشقی اسب‌سوار، در میان طوفانی از رنگ‌های محرک، جامه‌ای سیاه در بر دارد و رمز قراردادی حضورش سر دادن زوزه‌گرگ است! اگر عشق مردانه در گبه با زوزه‌گرگ اعلام می‌شود، سمبل عشق زنانه آواز قناری‌هاست.

زوزه‌گرگ و سیاهی جامه مرد علامت‌های

مخملباف پس از نمایش نوبت «عاشقی» (بهمن ۶۹ - جشنواره نهم فجر) مقاله‌ای با عنوان «منطق دل، منطق سر» در نشریه‌های سینمایی به چاپ رساند و در آن برای اولین بار به طرح جدی مسئله نسبت در برابر مطلق‌گرایی پرداخت. هرچند واکنش جامعه هنری سینمایی در قبال هم فیلم و هم مقاله یاد شده عکس‌العمل‌هایی متفاوت - از تحسین تا تقییح - بود اما نفس موضوع نسبی‌گرایی از آن زمان به شکلی جدی جای خود را در طرز تفکر مخاطبان، به‌ویژه علاقه‌مندان، مخملباف گشود. اهمیت این مقوله از نظر مخملباف تا آنجاست که حتی در نوشته‌ها و گفته‌های اخیرش نیز تأیید نسبی‌گرایی و مذمت مطلق‌گرایی، دائماً، تأکید می‌شود اما مخملباف در جایی دیگر نیز گفته است: «اگر من به نسبتیت رسیدم، نه این‌که هم عدالت خوب است و هم غیر عدالت. در این‌که عدالت بهتر از غیر عدالت است، مطلقم. در این‌که آزادی بهتر از ناشیسم است، مطلقم و در این‌که بالاخره من به نوعی از اخلاق معتقدم، مطلقم. ببینید، وقتی می‌گویم ماکیاولیسم سیاسی بودن است، یعنی این‌که سیاست یک‌جوری اخلاقی نیست. پس این نتیجه را می‌دهم که شخصاً به اخلاق معتقدم. اگر اینها اسمش مطلق‌گرایی است، پس من مطلق‌گرایم...»

بنابراین، نزد فیلمساز، خیر و شر و نیک و بد و سیاه و سفید، با همه ارزش‌های نسبی و اختلاط‌های ناگزیرش، گهگاه سایه‌روشن‌هایی مرزبندی شده دارد. از قضا توجه به موضوع زن، به گواه مجموعه آثار مخملباف، نیز از معدود مواردی است که تکلیفش از همان پیش‌ترها روشن بوده است.



● با همهٔ نسبی‌گرایی اخیر مخملباف، توجه به موضوع زن، به‌گواه مجموعه آثارش، از معدود مواردی است که تکلیفش از همان پیش‌ترها روشن بوده است.

● پیرمرد به محض دیدن جوانی گبه حضور فعلی پیرزن را مزاحم و آزار دهنده می‌بیند و مشتاق و بی‌قرار جوانی زنانه، با پیری همسرش به عناد برمی‌خیزد.

گبه

زوزهٔ گرگ و آواز قناری

الهام خاکسار

با ورودش تپندگی و شور زندگی در اطرافیان سرعت و شدت می‌گیرد و از بازگشتن حتی ما نیز منتفع می‌شویم زیرا دست‌های رنگین معجزه‌گرش را قوی‌ترین بخش سوررئالیستی فیلم می‌یابیم. این مرد برای همسرگزینی معیاری عجیب و غیرمنتظره دارد؛ جفت زندگی عمو باید بتواند مثل قناری آواز بخواند. عمو به دنبال آب می‌رود و به آواز می‌رسد. مردی رؤیاپرداز و شاعر مسلک در برآوردن توقع رازگونه‌اش توفیق می‌یابد. اما در این ارتباط عمو نقش انتخاب‌کننده و زن نقش انتخاب‌شونده دارد. در مقابل پیشنهاد ازدواج مردی که بی‌جفت آرمانی خویش زمان و مکان را درنور دیده و با اتکا به نفس حتی رسم خواستگاری را بدون دخالت دیگران و شخصاً انجام می‌دهد، زن شاعر که خود را نه به نام خود که دختر اله‌داد معرفی می‌کند، تنها می‌گوید: «تا نصیب و قسمتم چی باشد»

صدای گبهٔ جوان در فصل زایمان مادر به ما می‌گوید که او تا مرز زایمان پیشاپیش کوچ حرکت و کار می‌کند. درحالی‌که سلامت و سخت‌کوشی، دو رکن اصلی زندگی کوچ‌نشینان، هر دو در وجود زن مهیاست اما او نیز در رابطه عاطفی از سوی مردش همواره ناکام و بی‌بهره مانده‌است. چرا؟! دلیل ساده و آشناست: «بابام بد اخلاقه، همه می‌گویند بد اخلاقی بابات به خاطر زشتی مادرت است...» در فیلم‌نامهٔ اولیهٔ گبه آمده است: «زنی که بچه زاییده، مشغول کار است و شوهر انگار که خودش زاییده باشد، پاها را باز کرده و کنار چشمه‌ای به درختی تکیه داده و زنی که زاییده، برای مردش قلیان می‌آورد و می‌رود...»

اما سومین مرد ماجرا، عمو، عمری را در سفر گذرانده و برخلاف بقیهٔ افراد ایل حرکتش محدود به گرمسیر و سردسیر نبوده است. دنیا دیدگی و سرد و گرم چشیدگی او برتری‌اش را نسبت به دیگر مردان فیلم رقم می‌زند و از او شخصیتی جذاب و تأثیرگذار می‌سازد. عمو از آن دسته افرادی نیست که فقط نوبت دماغشان را می‌بینند. او از تفاوت سنی خود و زن انتخابی‌اش گریبا معذب است و از طرح تردیها و دغدغه‌هایش با زن ابایی ندارد.

گذشت عمر از مرز پنجاه و هفت

دریغا چه زود و چه بیهوده رفت

یا:

من خسته‌ام تو آب روانی

من خسته‌ام تو تاب و توانی

من پیر و شگسته و اوتوت

تو نوشگفته شاخ جوانی

● طرح قدرت احساسات زنانه در آثار مخملباف تا گبه ادامه یافته است

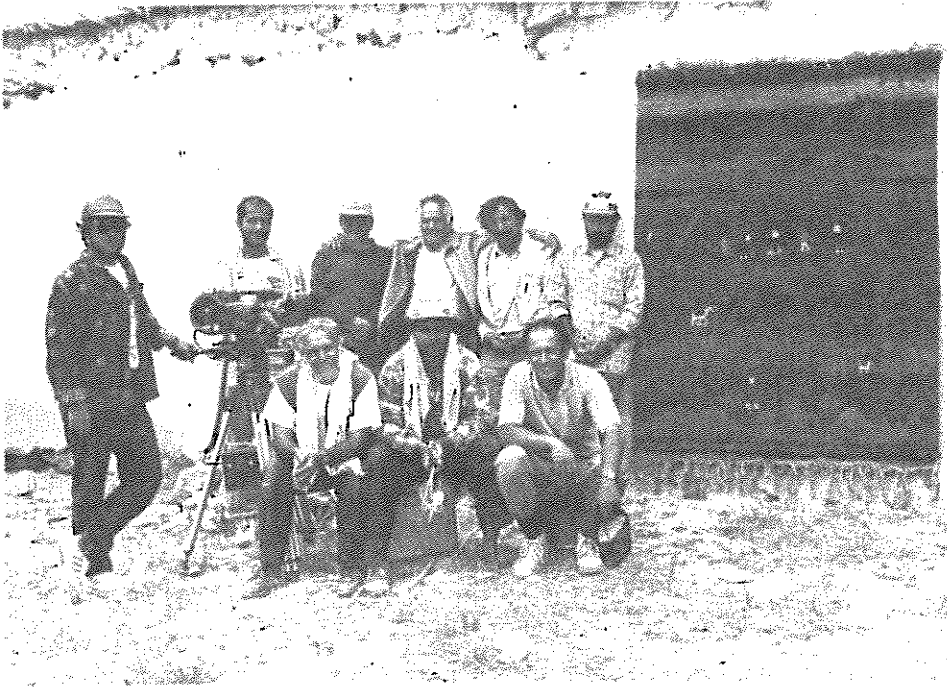
● گبه، ضمن شاعرانگی و به سمت

مهربانی رفتن، در بطن خود

تحلیل‌کنندهٔ موقعیت زنان در

عشق، زندگی و ازدواج است.

قناری‌ها، این منادیان عشق زنانه، در پی تپید و تحکم پدران، به بلندای ۳۰ سال از ایل و کوچ رخت می‌بندند



نگار: محمد احمدی

روح زنانه گبه

بهرام عظیم پور
دستیار اول کارگردان گبه

آرمانی که همهجا چون گرگی گرسنه، زوزه کشان، زن را در سفر دراز دنبال می کند؟ کیست این سایه بی قرار که این چنین بی تاب و آواره، سوار بر اسب اراده، بی پروای برف و آتش و آب و گلرله، در اشتیاقی دستیابی به معشوق لحظه شماری می کند؟ آیا او همین پیرمردی است که اینک، از پس سال های دراز، نمی تواند حتی بر سر شستن یک فرش با همسر خود - همان معشوق دست نیافتنی - کنار بیاید؟ این همان سوار دیروزی است که امروز خطاب به زن خود می گوید: «کاشکی [پدرت تو را] کشته بود و گیر تو نیفتاده بودم... جوونی بلانسبت خر بودم...» و یا این که در جواب ناز پیرزن که می گوید: «می رم و برنمی گردم.» پاسخ می دهد: «بری و برنگردی، به جهنم...» آیا این همان جوان است که امروز با چوب به جان گبه خانم خود می افتد و او را کتک زده و تردید تاریخی پیرمردان را بارها بازگو می کند که: «تو دیگه منو دوست نداری.» آیا عاقبت آن عشقی سوزان، این زندگی خالی از فرزند و خانواده است؟ و آنها باید با شیردادن به بزغاله ها این چنین نمادین پایان عشق را نشان بدهند؟

در گبه اما سردی هست مرده ستان: عمری دختر، کسی که به جان شاعر است و جهان برای او چیزی جز جلوه های شعر و عشق نیست. شاید بهتر

گبه را باید یکی از زنانه ترین فیلم های سینمای ایران دانست. گبه فیلمی است که قهرمان آن یک فرش - زن است و تمام اثر از دیدگاه زنانه روایت می شود و به طور مستقیم مسئله ای زنانه را طرح می کند.

راوی فیلم پیرزنی است که جوانی خود را فراخوانده و با مدد او به روایت زندگی خود می پردازد. این پیرزن گذشته و عمر خویش را در گبه ای جست و جو می کند که بافته خود اوست و در سخت ترین روزهای بیم و امید بر دوش او بوده است. در واقع گبه خود او و حدیث زندگی اوست که جان گرفته و در قالب جوانی وی لب به سخن باز می کند.

گبه را فیلمی در فضیلت و تحسین عشق خوانده اند ولی با نگاهی به فیلم می بینیم مخملیاف واقع بین تر از آن به نظر می رسد که تعریف احساسی و مطلق از عشق به دست بدهد و پایانی شیرین و آرمانی از آن تصویر کند.

در فیلم گبه به زن و حق انتخاب او بها داده می شود. در گبه، برخلاف مناسبات و قراردادهای قومی - عشایری، زن این حق را می یابد که بر خواسته خود مبنی بر انتخاب همراه زندگی خویش پافشاری کند و برای رسیدن به هدف خود حتی به فرار و طرد از خانواده تن دهد.

اما در دیگر سو؛ کیست این شیخ اسب سوار

● گبه فیلمی است که قهرمان آن یک فرش - زن است و تمام اثر از دیدگاه زنانه روایت می شود.

● آیا عاقبت عشق سوزان گبه خانم و جوان اسب سوار، این زندگی خالی از فرزند و خانواده است و آنها باید با شیر دادن به بزغاله ها این چنین نمادین پایان عشق را نشان دهند؟

● سیاحی (عمو) به زن آینده خود که چون خود او شاعر ذاتی است، وعده های تنبیه و تشویق شاعرانه می دهد.



باشد به جای عمو از او با نام واقعی یاد کنیم چرا که شخصیت واقعی او بسیار نزدیک به کسی است که در فیلم می بینیم. عباس سیاحی که وجودش چون شعرهایش در محیط جاری می شود، با سرگذشت غریب و کم نظیر خود منبع اصلی الهام مخملباف برای رسیدن به جوهر فیلمنامه گبه شد. او مردی است فارغ از قیدوبندهای مرسوم پذیرفته شده که بعد از عمری هجران، شیفته و عاشق، به سرزمین مادری بازگشته است. آمده تا چکیده سالها دوری و تجربه را در کام قوم و دیار خود بچکاند. او خود سالها پیش گفته است:

«... نمی خواهم بمانم بیش از این اینجا دل من در هوای گوه های خشک می سوزد و دایم می کند پرواز به سوی مردم پژمرده و درمانده «دهرود» به سوی پیرزانی که با دستان چرکیشان پدید آرند قالی های رنگارنگ که حتی ساعتی بعد از بُردن زان ایشان نیست»

سیاحی با بازگشت به مادر طبیعت می کوشد تا در سنگینی مه فشرده پیرامون با رنگین کمان فریادهای خود گوش های بسته جان را لبریز شور و رنگ کند. او طراح اصلی گبه نه ناویج است که در آن فضاها کوچ و عروسی، تولد و مرگ و شادی و اندوه نقش می بندد. او شخصیتی فراتر و متفاوت از مردهای دیگر فیلم - و شاید خارج از فیلم - دارد و از بیان شعرگونه احساس خود در هیچ لحظه ای در نمی ماند. خواستگاری او غیرمتعارف است. او از رسیدن دوکی پشمبافی شرمزده نیست. او نه تنها با تصمیم برادرزاده خود برای فرار مخالف نیست بلکه زمینه فرار آنها را نیز مهیا می کند. او به زن آینده خود که چون خود او شاعر ذاتی است، وعده های تنبیه و تشویق شاعرانه می دهد. و شاید زندگی آنها شادی و روشنی به همراه بیارود؛ اگر که عمر و توان سیاحی پیر مجال دهد؛ پروانه، دختر لب چشمه، بافنده فرش است و جالب این که او نیز چون سیاحی در زندگی واقعی شاعر است و اگر روزی شعرهایش به چاپ برسد، همه را به حیرت خواهد افکند. ترجمه شعری از او را بخوانیم:

بالای چشمه من هستم
پایین چشمه من هستم
سنگ درون چشمه من هستم.
پارم از آنجا گذر کرد
گنجشک دست پارم هم من هستم.

به هر روی، گبه فیلمی است با روح زنانه. و مگر می تواند غیر از این باشد؟ مگر فرش گبه به دست زنان بافته نمی شود و رنگها و طرح های آن از صفای ذهن و تحصیل زنان و دختران عشایر نمی گذرد؟ مگر جز این است که فرش گبه تفسیر و تصویر ذهنی زنان قشقای از زندگی پیرامونشان است؟

شقایق جودت از گبه می گوید:

باید بودید، باید می دیدید

غریزه که بر گبه بافته شده زندگی اش همگان نقش سوار سیاه پوش را دیدند و شد گبه دستباف رنگینی که دل و دین از عمو برد. نمی دانم چه شد که شدم دختر چله و تار و پود.

اما هرچه بود، چیزی از جنس تقدیر هم بر پیشانی من بود که حالا، در اواخر سال ۷۵، می توانم ادعا کنم رویدادی را از سر گذراندم که در سالیان پیش حتی تصورش نیز برایم محال بود. شانس کار کردن با مخملباف حالا تبدیل به بزرگترین و زیباترین حادثه زندگی ام شده و این نه به آن دلیل است که قراردادی را امضا کردم، استدی کم و ویل و آرک را شناختم، تصویرم را بر سردر سینماها می بینم و حالا عنوان بازیگر را بدک می کشم. نه، به بزرگترین و زیباترین حادثه زندگی ام مفتخرم زیرا این امکان را یافتیم که جزئی از کل گروه همکاران مخملباف باشیم؛ او که لحظه لحظه کار را برای اطرافیان و همکارانش به کلاس درس تبدیل می کند.

بیشترین تماس من، به جز مخملباف، که ارتباط قرص و محکم و منضبط و عاطفی با تکنیک عوامل دارد، با پیرزن و پیرمرد فیلم بود. اولین توصیه مخملباف به من این بود: «با رقیبه خانم و عش حسین ارتباط برقرار کن. آنها پیر و سالخورده اند و بهتر است قدم های اول را تو برداری. مطمئن باش که واکنش متقابل می بینی.» این زوج سالخورده در اوایل کار شاید بیشتر از خود من از قرار گرفتن در مقابل دوربین معذب بودند اما این بار هم نصیحت مخملباف خیلی زود ثمر داد و ما توانستیم با هم صمیمی و اخت شویم و نتیجه کار هم چیزی شد که در فیلم دیدید. مخملباف به عنوان یک کارگردان اصلاً با بقیه عوامل رابطه قطعی و از پیش معلوم شده و تحکم آمیز ندارد. او در جزء جزء کارها، آنجا که پای دیگران در میان است، همیشه با طرف مقابل مشورت می کند و از این رو همه احساس می کنند فرصت بروز خودشان را پیدا کرده اند. حتی من که بی تجربه بودم، گاملاً حق انتخاب و آزادی داشتیم و خوشحال بودم که امکان عوض کردن دیالوگ یا انتخاب حس های مختلف را دارم. امکان بدوستان مداوم با کارگردان و بقیه عوامل به همه اعتماد بنفس می داد.

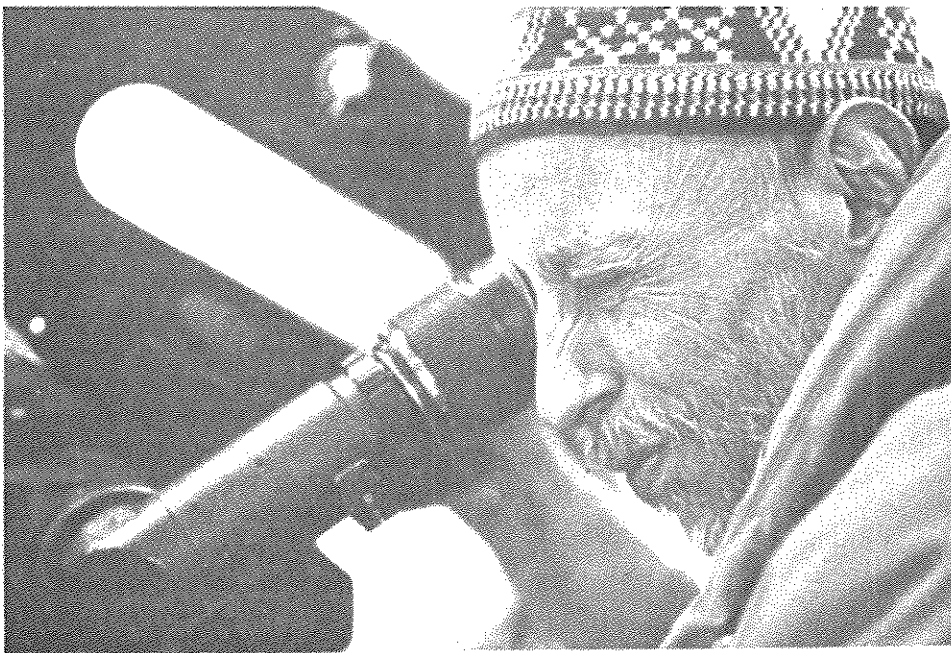
در پنجم فروردین ۷۲ کارم را با مخملباف شروع کردم. در کنار او یاسوج و گچساران و دهرود و نسا و دره ای قر را دیدم. برف و آتش و چشمه و دره های پرشقایق را یافتیم و داستان و رؤیاهایمان را در همه زیبایی های رؤیاگونه و چشم نوازی که دیدید، عنایت بخشیدیم اما دنیای خاطره و احساس و صمیمیت در پشت صحنه های فیلم بود که ای گاش بودید و آن را هم می دیدید. از گبه برایم مقداری پول ماند و یک سکه طلا و یک گبه دستباف اما از تجربه فیلم گبه نقشی بر دلم ماند که چندان توضیح دانی نیست. باید بودید، باید می دیدید.

● نمی دانم که در میان گروه گروه جوان مشتاق منتظر بازیگری، چشمان تیزبین مخملباف کدام امتیاز را در من دید که من شدم گبه خانم فیلم گبه.

● مخملباف لحظه لحظه کار را برای اطرافیان و همکارانش به کلاس درس تبدیل می کند.

● بیشترین تماس من حین کار، به جز مخملباف، با عمو حسین و عمه رقیه بود.

از سلام میسما به گبه آدمم و خود نیز نمی دانم چرا. نمی دانم که در میان خیل عظیم داوطلبان بازیگری و گروه گروه جوان مشتاق، نگاه نافذ و چشمان تیزبین مخملباف کدام آن، کدام لحظه و کدام امتیاز را در من دید که من شدم گبه خانم فیلم گبه. نمی دانم چه شد که من، منی که تا همین دیروز دختر محصل معمولی ساترپوش شهر بودم، شدم گبه خانم آبی پوش و بی قرار؛ دختری از جنس طبیعت و



جواد طوسی

رمز آلود صادق هدایت به زن در بوف کور و بعضی دیگر از داستان‌های کوتاه‌اش را در فیلم‌های حاتمی، به ویژه خواستگار و سوخته دلان، نیز دید.

از نظر راوی داستان بوف کور زن با فرشته و یا فاحشه است و به همین دلیل راوی به هیچ‌یک از این دو دست نمی‌یابد زیرا از یکسو فرشته انسان نیست و از سوی دیگر زن لکاته نیز عشق افلاطونی و پاک راوی را درک نمی‌کند. حال نگاه کنیم به شخصیت آقای خاوری در فیلم خواستگار که در برقراری روابط عاطفی معمول و متعارف با زنی عاجز و ناتوان است و در وجود او زنی ایده‌آل و کامل برای پرستش را جست‌وجو می‌کند. حاتمی این دلدادگی را در قالب مادی با طنزی تلخ به سُخره می‌گیرد و از شیوه بیان روایی در نمایش سنی خیمه‌شب‌بازی وام می‌گیرد. در هر اپیزود که معشوقی هوسباز با کسی بجز خاوری وصلت می‌کند، با صدای خاص غلام‌سیاه نمایش‌های خیمه‌شب‌بازی می‌شنویم که: «آقا دوماه، مگه نمیدونی چیه» و یا «باداباده مبارک بادا، ای‌شالله مبارک بادا» ولی ذهنیت غیرمادی خاوری و تأکید حاتمی بر دست‌نیافتنی بودن عشق برای این فرد ما را به همان مفهوم اثیری زن در آثار هدایت نزدیک می‌کند.

حاتمی در سوخته دلان تماماً یک زن فاحشه را به‌عنوان «محبوبه» مجید پاک و بی‌غل‌وغش در نظر می‌گیرد. در اینجا باز همان تصویر دوگانه (یا واحد) زن لکاته و اثیری را در وجود اقدس می‌بینیم ولی در تصویر یگانه و برگزیده حاتمی که از طریق نگاه «مجید» چهره می‌کند، زنی نجیب و رؤیایی و «یک‌کمال مطلوب» متجلی می‌شود. همراه با اولین تصویر از ظاهر تغییر یافته و چهره ساده و بدون آرایش اقدس در زیر چادر، بیت اول تصنیف «الا ای پیر فرزانه...» را می‌شنویم. این دیدار آغازین در حیاطی پوشیده از برف انجام می‌گیرد که اشاره‌ای به پاک و یگانه‌ی مورد نظر حاتمی نسبت به این دو شخصیتش است. حاتمی در دیدار بعدی آنها اقدس را کاملاً به دور از هرگونه ظواهر مادی

ترجیح‌بند ظریف در کیت اثر جاری شده است. حاتمی در اینجا سعی نمی‌تواند عشق را در قالبی مناسب و متعادل به تصویر بکشد. در اینجا با نشانه‌های جسمی و مادی زن و عشق روبه‌رو هستیم و دیگر نشانی از آن مفهوم متعالی و نمادین عشق در فیلم حسن‌کچل نمی‌بینیم. البته حاتمی سعی کرده این خلأ را با تأکید بر وجوه عرفانی شخصیت لوطی‌حیدر جبران کند که در این هدفش کاملاً ناموفق بوده است. اما، به عکس، در فیلم قلندر شاهد موفقیت او در ارائه تصویری دوگانه از عشق (بعد زمینی و معنوی‌اش) هستیم. شخصیت عشرت در قالب ظاهری خود کاملاً نشانه‌هایی مادی دارد. حتی حاتمی از طریق نام این شخصیت و سابقه‌آشنایی تماشاگر با بازیگر این نقش و خصوصیات ظاهری او اصرار داشته تا این جنبه‌های مادی هرچه بیشتر پُررنگ‌تر شوند. اما «همین زن دل‌فریب و بی‌پروا برای شخصیت برگزیده فیلم، یعنی قلندر، چهره‌ای دیگر دارد. او عشقی پاک و بکر و ماندگار را طلب می‌کند و زمانی که تصویری مخدوش و دگرگون شده از رخ بار می‌بیند، مرگ را پذیرا می‌شود؛ مرگی که برای او عین هستی و وصل است. در اینجا بازتاب کامل یکی از مشخصه‌های اصلی دنیای ذهنی حاتمی را می‌بینیم. نشانه‌های این «جمال‌پرستی» او در دو فیلم خواستگار و سوخته دلان نیز به‌وضوح دیده می‌شود. در شکل ظاهری اولیه زن در هر دوی این فیلم‌ها به‌صورتی اغواگرانه و در هیئت یک لکاته نمایانده می‌شود اما از نگاه شخصیت‌های ساده و بی‌آلایش و سمباتیکی حاتمی (و یا بهتر بگوییم از دید خود او) به همان جمال‌پرستی مورد نظر فیلساز و مقام والای عشق می‌رسیم. حاتمی این تعلق خاطر و دغدغه درونی‌اش را در «صحنه‌های سوررئال‌گونه از فیلم خواستگار با «صراحت بیان می‌کند. درحالی‌که عده‌ای زن سیا‌پوش در مکان بسته‌ای به آرامی می‌چرخند، به‌صورت همسرایی ابیاتی را با این مطلع ادا می‌کنند: «به به چه جمالی / به به چه کمالی...» شاید بتوان تشابهی از نگاه دوگانه و

می‌توان با دل‌مشغولی‌ها و دنیای شخصی و دغدغه‌های ذهنی زنده‌یاد علی حاتمی هیچ‌بده و بستانی نداشت اما در نگاهی منصفانه و واقع‌بینانه نمی‌توان سبک مستقل و اینجایی‌اش را انکار کرد. سنت‌گرایی و عرفان دو مشخصه اصلی اغلب آثار اوست. نگاه حاتمی به اشیاء، محیط، معماری و آدم‌های محوری‌اش، همواره، از این زوایا بوده است. شخصیت زن در آثار او نیز از این قاعده مستثنی نیست. زن در بیشتر این آثار در زوایا هیئت مادی و زمینی‌اش حالتی اثیری و پر رمز و راز دارد. در فیلم حسن‌کچل عشق حسن به چهل‌گیس شکل ظاهری قصه است اما در لایه زیرینش می‌بینیم که حسن برای دستیابی به مقام والای عشق باید به سفری بی‌بازگشت برود و از مراحل گذر کند. وقتی که او اراده می‌کند در راه عشق فنا شود، باقی می‌ماند.

عشق و زندگی از منظر نگاه حاتمی نوعی اسارت مطبوع است. در طوقی او با وام گرفتن از فرهنگ عامه و مایه‌های فولکلوریک کوشش می‌کند تا زمینه مادی مناسبی برای به‌تصویر کشیدن افکارش ایجاد کند. عشق در اینجا با لحنی شاعرانه و در عین حال تلخ بیان می‌شود. حاتمی عشق را در هیئت ظاهری یک کبوتر طوقی نشان می‌دهد. در این نگاه پرابهام طوقی در قالب طوقی فرو می‌رود و سیدمرتضی از عشق طوقی به عشق طوقی می‌رسد و این دور و تسلسل با سرانجامی تلخ و ناگوار همراه است. کبوتر شوم بر بام خانه سیدمرتضی می‌نشیند تا او را به عشقی نافرجام دعوت کند. با مرگ طوقی این پاک‌بخته عشق دوباره به همان کبوتر بدشگون پناه می‌برد. دیری نمی‌گذرد که مرگ دامان او را هم می‌گیرد و سیدمرتضی همراه با جان دانش طوقی را در برابر دیدگان اشکیار دایی خود (سیدمصطفی) رها می‌کند. جدا از حشر و زواید و خطوط فرعی تحمیل شده به فیلم طوقی، بیان تلخ شاعرانه (گریز نداشتن از تقدیر نافرجام و روی آوردن به عشقی بی‌سرانجام و خوشامد گشتن به مرگ) به‌صورت یک

